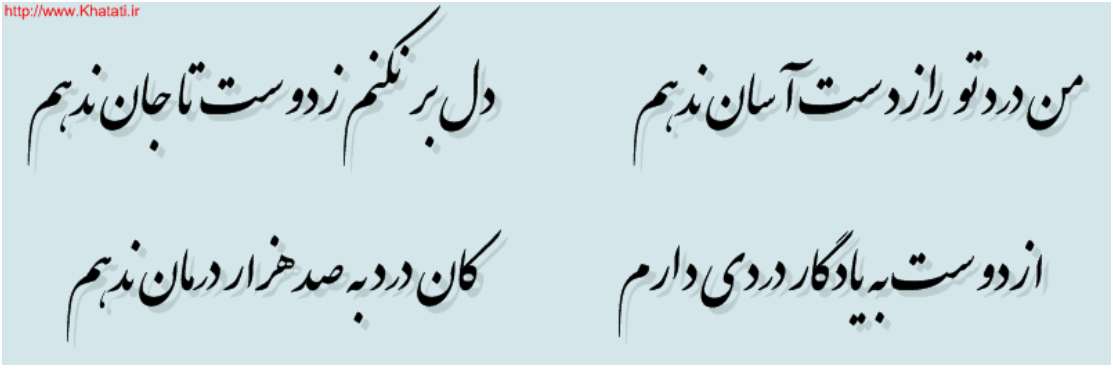
به نام خدا

زبان و ادبیات فارسی ۱

(پیش دانشگاهی)

تهیه و تنظیم : عقیل پورخلیلی



❊ **فصل اول** ❊(تحمیدیه و مناجات)

❊ **درس اول** ❊
(نی نامه)

**** تاریخ ادبیات :**

*** سرآغاز دفتر اول مثنوی به « نی نامه » شهرت یافته است .**

*** گرچه آغاز مثنوی مولانا با دیگر آثار نظم و نثر فارسی تفاوت دارد امّا** روح نیایش و توجه به حق **در تار و پود آن نهفته است .**

*** نی در نی نامه ی مولانا :** همان مولاناست که نمونه ی یک انسان آگاه و آشنا به حقایق عالم معنا ، خود را اسیر این جهان مادی می بیند و شکایت می کند که چرا روح آزاده ی او از نیستانِ عالم معنا بریده است .

*** آن چه در این نی آوازی پدید می آورد ،** کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا ، به سوی پروردگار ، به سوی کل و حقیقت هستی است .

*** در حقیقت این نیِ « عشق » را** پروردگار **می نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش بر می خیزد که** جذبه ی حق **بر او اثر می گذارد .**

بشنو از نی چون حکایت می کند / از جدایی ها شکایت می کند

* نی : نماد انسان کامل و آشنا به حقایق عالم معنا و نیز نماد خود مولانا (نماد نوعی استعاره است .)

* جدایی : دور شدن روح از عالم معنا و ذات پاک الهی * شکایت و حکایت : جناس ناقص

** به صدای نی (انسان کامل یا مولانا) گوش کن که چگونه سخن می گوید و از دوریِ معشوق گله و شکایت می کند ؛

کز نیستان تا مرا ببریده اند / از نفیرم مرد و زن نالیده اند

* نیستان : نیزار ؛ استعاره از عالم معنا یا بارگاه الهی * نفیر : فریاد و زاری با آواز بلند * مرد و زن : مجازاً همه

** از زمانی که من را از نیستانِ عالم معنا و قُرب حق جدا کرده اند (و اسیر این جهان مادی شدم و از معشوق واقعی دور گشتم) ، از فریاد و زاری من ، دیگر موجودات نیز ناله سر داده اند .

– مفهوم : (انسان وقتی از بهشت رانده شد و از قرب حق و نزدیکی به او دور گشت و اسیر این جهان شد ، همواره روحش سرگردان است و از دوری معشوق حقیقی ناراحت می باشد و ناله سر می دهد .)

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق / تا بگویم شرح درد اشتیاق

* سینه : مجازاً دل و قلب ؛ انسان * شرحه شرحه : پاره پاره (شرحه : پاره گوشتی که از درازا بریده باشند .)

* اشتیاق : میل قلب است به دیدار محبوب ؛ در کلام مولانا کشش روح کمال طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی است .) * فِراق : جدایی . دوری (فَراغ : آسایش . راحتی)

** من انسانی را می جویم که دلش از درد و سوزِ جدایی از معشوق پاره پاره شده باشد تا بتوانم دردِ اشتیاق و میل قلبی ام را برای او شرح دهم .

– مفهوم : (مولانا کسی را هم درد و محرم راز عشق می داند که عاشقی دلسوخته و هجران دیده باشد .)

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش / بازجوید روزگار وصل خویش

* بیت تلمیح دارد به آیه ی « انّا لله و انّا الیه راجعون : همانا ما از خداییم و به سوی او برمی گردیم . »
* اشاره دارد به این سخن مشهور که « کلُّ شیءٍ یرجعُ الی اصلِهِ : هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه اش باز می گردد . »
* اصل : در اینجا یعنی عالم حقیقت و خدا * اصل و وصل : جناس ناقص
** هر کسی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده باشد ، سرانجام روزگار وصال خود را می جوید و به دنبال رسیدن به جایگاه اصلی خود بر می آید .
– مفهوم : (انسانی که از پیش خداوند و عالم معنا دور افتاده و اسیر این جهان مادی شده است ، همیشه در جستجوی حق و شناخت او قدم برمی دارد و با مرگِ جسم به وصال او می رسد .)

من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم

* بدحالان : بیمار و غمگین ؛ کنایه از کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق کند است و ایمان قلبی ندارند .
* خوش حالان : کنایه از کسانی که با شور و اشتیاق به سوی حق قدم برمی دارند . راهروان حقیقی و انسانهای کامل
** من در برابر همه ی انسانها (از دردِ دوری) ناله سر دادم و با آنها جفت و همراه شدم ؛ چه کسانی که از عشقِ حق کم بهره بودند و چه کسانی که در راه رسیدن به حق شادمان و ثابت قدم بودند .

هرکسی از ظنّ خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من

ظن : گمان ** هر کسی در حدّ فهم و گمان خود با من (مولانا) همراه و یار شد امّا اسرار درونی من را درک نکرد و حقیقت حال مرا درنیافت .

سرّ من از ناله ی من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست

* چشم و گوش : مراعات نظیر یا تناسب * نور و دور : جناس ناقص * نور : مجازاً قدرت درک
** اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی توانند راز و حقیقت این ناله را دریابد . (تنها با چشم و گوش دل می توان آن را درک کرد .)

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست

* مستور : پوشیده . پنهان * دید : دیدن (این کلمه در اینجا اسم مصدر است نه فعل) * دستور : اجازه (معانی دیگر : راهنما . وزیر) * مستور و دستور : جناس ناقص * تن و جان : مراعات نظیر یا تناسب * واج آرایی وجود دارد (حرف ن)
**گرچه جان تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست امّا توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است .

آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد ، نیست باد

* نای : نی (نماد انسان حق طلب و یا خود مولوی) * « نیست باد » در مصراع اول : هوا نیست .
* « نیست باد » در مصراع دوم : نیست و نابود شود . * بین « نیست باد » در دو مصراع جناس تام وجود دارد .
* آتش در مصراع دوم : استعاره از شور و سوز عشق * باد و آتش : مراعات نظیر و تضاد
** این بانگ و ناله ی نی (ناله ی درونی مولانا یا هر انسان کامل) به خاطر آتش عشق و سوز و گداز درونی اوست و در اثر نفس و جریان هوا و باد نیست . هر کسی که از این سوز و شورِ عشق بی بهره باشد ، خدا کند نابود شود .

آتش عشق است کاندر نی فتاد / جوشش عشق است کاندر می فتاد

* آتش عشق : اضافه ی تشبیهی * نی و می : جناس ناقص * مصراع دوم آرایه ی تمثیل یا اسلوب معادله
* آرایه ی ترصیع وجود دارد ؛ یعنی کلمات دو مصراع یک به یک با هم سجعی می سازند که هم وزنشان یکی است و هم حرف آخر .
** عشق است که همانند آتشی وجود نی (مولانا یا انسان کامل) را فراگرفته و ناله و آوازش را پرسوز و آتشین کرده است . همانطوری که جوشش شراب (در درون کوزه و جام) به خاطر وجود عشق است .)
– مفهوم : (عشق و میل درونی انسان برای رسیدن به خداست که اینگونه انسان های کامل را ناآرام و بیقرار کرده است و ناله هایشان نیز آتشین و سوزناک است .)

نی حریف هر که از یاری برید / پرده هایش پرده های ما درید

* حریف : همدم . همراه . مونس (معنی دیگر : رقیب) * پرده اول : نوا و موسیقی * پرده دوم : حجاب و پوشش
* بین دو پرده : جناس تام * پرده های ما درید : کنایه از ۱- راز عاشقی ما را آشکار کرد . ۲- حجاب نفسانی و مادی ما را از بین برد . (پرده دریدن : کنایه از فاش کردن و آشکار کردن و رسوا کردن)
** نی (مولانا و انسان کامل) همدم و همراه کسانی است که از معشوق خود جدا مانده اند . نغمه ها و آواز نی ، پرده و حجاب را از روی اسرار درونی ما کنار می زند و راز عاشقی ما را نمایان می سازد . (مصراع دوم را جور دیگری هم می شود معنی کرد : نغمه ها و آواز نی ، حجاب نفسانی و مادی را از دیدگان ما کنار می زند و ما بهتر می توانیم معشوق حقیقی را ببینیم .)
– مفهوم : گفتار سوزناک انسان کامل یا مولانا ، عاشقان حقیقی را با خود همراه می کند و راز عشقشان را برملا می سازد .

همچو نی زهری و تریاقی که دید ؟ / همچو نی دمساز و مشتاقی که دید ؟

* تریاق : پادزهر . ضدّ زهر * زهر و تریاق : آرایه ی تضاد و مراعات نظیر . متناقض نما
* نی به زهر و تریاق تشبیه شده است . * دمساز : همدم * مشتاق : آرزومند
** نی هم زهر است و هم پادزهر (آواز نی برای کسانی که درد عشق ندارند ، مانند زهر تلخی و غم انگیزی دارد امّا برای اهل درد و عشق مانند مُسکّن و پادزهر ، شفابخش است .) و هیچ چیز مانند نی همدم و شوق آور نیست .(نی همدم و مونس عاشقان و دلسوختگان است .)
– مفهوم : (انسانهای کامل و مردان حق طلب ، سخنان پرسوز و آتشینشان در عین حال که تلخ و سوزناک است ، شفا بخش و آرام بخشِ عاشقان حقیقی نیز است .)

نی حدیث راه پرخون می کند / قصه های عشق مجنون می کند

* تلمیح به داستان لیلی و مجنون * حدیث می کند : سخن می گوید . * راه پرخون : استعاره از راه دشوار عشق
** نی ، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصّه های عشقِ عاشقانی چون مجنون – که سراسر درد و رنج است – سخن به میان می آورد . – مفهوم : (انسانهای کامل از راه مشکل و خطرناک عشق سخن می گویند تا عاشقان و سالکان واقعی ، آگاهانه در راه عشق قدم بردارند .)

محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست

* هوش : استعاره از عشق * بی هوش : مجازاً (یا کنایه از) عاشق * مصراع دوم آرایه ی ارسال المثل یا تمثیل یا اسلوب معادله * مر زبان را : دو حرف اضافه برای یک متمم (مر و را)
* زبان را مشتری : نوع « را » فک اضافه است ؛ مشتریِ زبان * هوش و گوش : جناس ناقص

* زبان و گوش : تناسب ** تنها عاشق واقعی است که محرم اسرار عشق است همانطوری که فقط گوش برای زبان ، مشتری خوبی است و سخنان زبان را درک می کند .

در غم ما روزها بیگاه شد / روزها با سوزها همراه شد

* بیگاه : غروب . دیر . شبانگاه * روز و سوز : جناس ناقص * غم : مجازاً عشق و درد عاشقی

* بیگاه شدن روزها : کنایه از سپری شدن روزهای زندگی و به پایان رسیدن عمر

** روزهای بسیاری را در غم عشق سپری کردیم ؛ روزهایی که با سوز دل و آه و ناله همراه بود .

- مفهوم : عاشق عمری غمگین است و روزها را با سوز دل و اندوه به پایان می برد .

روزها گر رفت ، گو رو ، باک نیست / تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

* تو : عشق . خدا * روزها : مجازاً عمر . گذشت روزگار ** اگر روزهای عمر ما سپری شد ، بگو برود ، ترسی نیست . ای عشق و ای معشوق که مانند تو پاک و مقدسی وجود ندارد ، تو برایم بمان .

هرکه جز ماهی ز آبش سیر شد / هرکه بی روزی است روزش دیر شد

* ماهی : استعاره از عاشق حق * آب : استعاره از حقیقت و معرفت حق

* روزش دیر شد : روزش به پایان رسید و ملول و خسته گردید .

** فقط عاشق واقعی است که از عشق و معرفت حق سیر و بیزار نمی شود . هر کسی که از عشق بی بهره باشد ، روزش با خستگی و بی حاصلی به پایان می رسد .

درنیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام

* پخته : کنایه از عارف و عاشق واقعی * خام : کنایه از عاشقان مدعی و کسانی که از عشق و شناخت حق بی بهره اند

** کسی که از عشق و شناخت حق بهره ای ندارد ، نمی تواند حالِ عارف و عاشق واقعی را درک کند . پس سخن را خلاصه کن و دیگر در این باره حرف نزن .

** خودآزمایی :

۱- مقصود از « جدایی » ، « نی » و « نیستان » چیست ؟

دور ماندن و جدا شدن انسان از عالم حقیقت و معنا و قرب الهی / انسان آگاه و کامل یا خود مولوی / عالم معنا و حقیقت

۲- بیت « ما ز دریاییم و دریا می رویم / ما ز بالاییم و بالا می رویم » با کدام بیت از شعر درس ارتباط معنایی نزدیکی دارد ؟

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش (انّا لله و انّا الیه راجعون)

۳- بیت « من به هر جمعیتی نالان شدم / جفت بدحالان و خوش حالان شدم » ناظر به کدام ویژگی نی است ؟

آواز نی برای همگان ، چه آنهایی که غمگین هستند و چه آنهایی که خوش حالند ، زیبا است .

۴- شاعر برای بی خبران از عالم عشق چه سرانجامی آرزو می کند ؟ نابودی و نیستی

۵- در مصراع « پرده هایش پرده های ما درید » تفاوت معنایی « پرده » را بیان کنید .

پرده ی اول به معنی آهنگ و نغمه ی موسیقی / پرده ی دوم به معنی حجاب

۶- در مصراع « تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست » منظور شاعر از « تو » کسیت ؟ عشق به حق

۷- چرا نی نامه ی مولانا به رغم این که به نیایش های متداول و مرسوم شبیه نیست ، نوعی نیایش تلقی شده است ؟ زیرا روح نیایش و توجه به حق در تار و پود آن نهفته است .

❊ درس دوم ❊

(مناجات) (شعر حفظی)

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

* مَلِک : پادشاه . منظور خداوند (جمع آن ملوک است) * توام راه نمایی : تو راهنمای من باشی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم / همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

* همه : فقط . تنها * فضل : بخشش * پویم : می پویم . جستجو می کنم * توحید : ذکر یگانگی خدا
* سزایی : شایسته هستی * همه از فضل تو پویم : تنها در پی فضل و بخشش تو هستم .

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی / تو نماینده ی فضلی تو سزاوار ثنایی

* حکیم : دانشمند * عظیم : بزرگ * کریم : بخشنده * رحیم : مهربان و بخشاینده * نماینده : نشان دهنده
* فضل : دانش * ثنا : ستایش

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

* شبه : مانند و نظیر (جمع آن اشباه است) (اشباح : ج شَبَح . سایه . سیاهی)

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی / همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

* همه : تماماً . بسیار . سراسر * عِزّی : بزرگ و باعزّت هستی * جلالی : بزرگوار هستی * سرور : شادی
* جود : بخشش * جزا : پاداش

همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی / همه بیشی تو بکاهی همه کمّی تو فزایی

* همه کمی تو فزایی : همه ی کمبود ها را تو زیاد می کنی * مصراع دوم : همه ی کم و زیاد شدن ها به دست توست .
* غیب و عیب : جناس ناقص * مفهوم مصراع دوم تناسب دارد با « تُعِزُّ مَن تَشاء و تُذِلُّ مَن تَشاء »

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید / مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

* لب و دندان : مجازاً خود سنایی (ذکر جزء اراده ی کل) * مگر : امید است * روی رهایی : امکان رهایی
* مصراع دوم : امید است (شاید) برای او (سنایی) از آتش دوزخ امکان رهایی باشد .

** تاریخ ادبیات :

* صحیفه ی سجّادیه ، **مجموعه ای از نیایش ها ی امام سجاد (ع) و حاوی نیایش های لطیف و زیبا لبریز از** معارف ، آموزش های اخلاقی **و** اجتماعی **است .**

* جواد فاضل **از جمله کسانی است که این دعا را به شیوه ی آزاد و با زیبایی و رسایی ترجمه کرده است .**

(نیایش)

پروردگارا ! به درگاه تو پناه می آورم وتو نیز پناهم بخش تا موجودی آزمند وخویشتن دوست نباشم. مگذار که صولت خشم حصار بردباری مرا در هم بشکند و حمله ی حسد مناعت فطرت مرا به خفّت و مذلّت فرو کشاند.

* آزمند : حریص و طمعکار * خویشتن دوست : خودبین و خودخواه

* صولت : قدرت ، هیبت ، شدّت ، حمله ، هجوم = سطوت * صولت خشم : اضافه ی استعاری (استعاره ی مکنیه) (خشم به حیوانی درنده تشبیه شده است که صولت و حمله از ویژگی های اوست .)

* حصار بردباری : اضافه ی تشبیهی (بردباری به حصار تشبیه شده است) * حمله ی حسد : اضافه ی استعاری

* مناعت : بلندی (مناعت فطرت : بلندی طبع ، بلندی نظر) * خفّت : خواری و پستی = مذلّت

**** خداوندا ، به تو پناه می آورم و تو نیز مرا در امان بدار تا این که انسانی حریص و خود خواه نباشم.اجازه مده که شدّت خشم ، نیروی بردباری و صبرم را نابود سازد و حمله ی حسادت ، بلند نظری مرا به خواری و پستی بکشاند .**

پروردگارا ! از خصلت طمع که دنائت آورد وآبرو ببرد ؛ از بد خویی که دل دوستان بشکند و به دشمنان نشاط و نیرو بخشد ؛ از لجاج شهوت که همّت های بلند را پست سازد و پرده ی عفاف و عصمت چاک زند ، به درگاه تو پناه می آورم.

* دنائت : پستی ؛ متضاد مناعت * بدخویی : تندمزاجی ، بداخلاقی * لجاج : اصرار و پافشاری بیجا ؛ دشمنی ورزیدن

* پرده ی عفاف : اضافه ی تشبیهی (پرده ی پاکدامنی) * عصمت : پاکدامنی ، پاکی ، بی گناهی

* لجاج شهوت : اضافه ی استعاری (استعاره مکنیه) و تشخیص * پرده چاک زدن : کنایه از نابود کردن و از بین بردن

**** خدایا ! از صفت طمع کاری که انسان را فرو مایه و پست‌می سازد و بی آبرویش می کند و از بد اخلاقی که باعث‌رنجش دوستان و قدرت و شادابی دشمنان می گردد و از شهوت و هوس که اراده های بلند را پست می کند و پاکدامنی و پاکی را از بین می برد ، به درگاه تو پناه می آورم .**

پروردگارا ، از حمیّت های جاهلانه و عصبیّت های ناهنجار که حرمت انسانیّت پاس ندارد و به حریم اجتماع پای تعدّی و تجاوز بگذارد ، به ذات اقدس تو پناه می برم :

* حمیّت : غیرت ، تعصّب ، مردانگی * عصبیّت : دشمنی ، تعصّب ، خشونت ، طرفداری بی جا

* ناهنجار : زشت و نامناسب * حریم : مرز و محدوده * تعدّی : تجاوز * اقدس : پاک

**** خداوندا ، از تعصب های نابخردانه و دشمنی های زشت که ارزش انسانیت را نگه نمی دارد و از حریم اجتماعی تجاوز می کند ، به ذات پاک تو پناه می برم .**

پروردگارا ! روامدار که سر به دنبال هوس بگذارم و درظلمات جهل و ضلال، از چراغ هدایت به دور افتم و بیغوله را از شاهراه باز نشناسم .

روا مدار : جایز ندان ، اجازه مده سر به دنبال هوس بگذارم : به شهوت پرستی و خواهش های نفسانی روی بیاورم و از آن پیروی کنم . ضلال : گمراهی ظلمات جهل و ضلال : اضافه ی تشبیهی چراغ هدایت : اضافه ی تشبیهی

بیغوله : ویرانه ، بیراهه (استعاره از گمراهی) شاهراه : راه اصلی (استعاره از حقیقت)

**** پروردگارا میپسند که هوس رانی کنم و درتاریکیِ نادانی وگمراهی از هدایت تو دور شوم و نتوانم بیراهه را از راه اصلی شناسایی کنم .**

روامدار که به خواب غفلت فروافتم وکیفر غفلت خویش بینم .

روامدار که به خاطر هوس خویش . پای بطلان بر عنوان حق گذارم و باطل بر حق برگزینم .

* **خواب غفلت :** اضافه ی تشبیهی * **بطلان :** باطل کردن . نابود کردن

* **پای بطلان بر عنوان حق گذارم :** کنایه از اینکه حقیقت را نادیده بگیرم و آن را از بین ببرم .

**** خداوندا ! میپسند که فراموش کار و ناآگاه گردم و به سبب این فراموشی مجازات شوم،روا مدار که به خاطر هوس رانی ، به حق بی توجه باشم و به جای آن امور باطل و بیهوده را انتخاب نمایم**

پروردگارا ! مگذار دامان وجودم به پلیدی های گناه بیالاید و مگذار که معصیت ها را ـ هر چه هم کوچک باشد ـ کوچک بشمارم و نسبت به ملاهی و مناهی بی پروا باشم .

* **پلیدی :** زشتی * **بیالاید :** آلوده شود * **ملاهی :** ج مَلهی . سرگرمی ها . بازیچه ها . کارهای بیهوده

* **مناهی :** ج مَنهی . کارهای نهی شده و زشت

**** پروردگارا اجازه نده که وجودم به زشتی های گناه آلوده شود (اجازه نده گناهان را هر چند که کوچک باشد، بی ارزش بپندارم و نسبت به کارهای بیهوده و نهی شده گستاخ و بی باک باشم .**

و هم چنان روا مدار که طاعت اندک خویش را بسیار بینم و به خویشتن ببالم و گردن استکبار و افتخار برافرازم و به کیفر این خودبینی و خودپرستی از ادراک فضایل و مکارم فرومانم :

* **بر خود بالیدن :** مغرور شدن . متکبر و خودبین شدن * **برافرازم :** بلند کنم

* **استکبار :** کبر و غرور ورزیدن . خود بزرگ بینی * **ادراک :** ج درک . فهمیدن

* **فضایل :** ج فضیلت . ارزشها . بزرگواریها * **مکارم :** ج مَکرُمت . بزرگی ها . بزرگواری ها

**** خدایا اجازه نده که عبادات ناچیز خود را بسیار در نظر بیاورم و به خود افتخار کنم و کبر و غرور بورزم و به خاطر کیفر این خودبینی و غرور از درک و کسب ارزشها و بزرگی ها ناتوان شوم .**

آن چنان کن که قدر نعمت بدانیم و شکر نعمت به جای آوریم . به تو پناه می برم از این که مظلومی را در چنگال ستم کاران وابگذارم و تا آن جا که قدرت و قوّت دارم ، از حمایتش مضایقت کنم . * **مضایقت :** کوتاهی

الهی روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده تر باشد و در ورای صورت آراسته ی ما سیرتی زشت و ناهموار نهفته باشد : * **پنهان :** باطن (سیرت) * **پیدا :** ظاهر (صورت) * **ناستوده تر :** زشت تر **ورا :** آن طرف . پشت

**** خدایا ، میپسند که باطن ما از ظاهرمان زشت تر باشد و در پشت ظاهر زیبای ما ، باطنی زشت و نادرست پنهان باشد . (خدایا میپسند که اهل ریا و تظاهر باشیم .)**

حُسن و هستی

حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد / بنمود جمال و عاشق زارم کرد

من خفته بُدَم به ناز در کِتم عدم / حُسن تو به دست خویش بیدارم کرد

* حُسن : زیبایی * ازل : زمان پی آغاز . (منظور ابتدای روز آفرینش) * جمال : زیبایی

* کِتم : پوشیدگی . پوشش * عدم : نیستی * کتم عدم : اضافه ی تشبیهی

**** در روز ابتدای خلقت هنگامی که زیبایی تو (خدا) به من نظر کرد و جمال خود را به من نشان داد ، من را عاشق و بیچاره ات ساخت . من در عالم نیستی در ناز و آسایش خوابیده بودم که زیبایی تو با دست خود بیدارم کرد و مرا آفرید .**

---

* خودآزمایی :

۱- مصرع دوم بیت اول درس را به دو صورت بخوانید و معنی کنید .

* نمی روم جز به همان راهی که تو راه را به من بنمایی و نشان دهی . (**نروم جز به همان ره که توام راه ، نمایی**)

* نمی روم جز به همان راهی که تو راهنمای من هستی . (**نروم جز به همان ره که توام راهنمایی**)

۲- مفهوم آیه ی « *تُعِزُّ مَن تشاء و تذلّ من تشاء* » در کدام بیت آمده است ؟

همه غیبی تو بدانی ، همه عیبی تو بپوشی / همه پیشی تو بکاهی ، همه کمّی تو فزایی

۳- نیایش های امام سجاد حاوی چه مضامینی است ؟ عرفانی . اخلاقی . اجتماعی

فصل دوم (درآمدی بر ادبیات حماسی)

** تاریخ ادبیات :

* **حماسه در لغت به چه معناست ؟** دلاوری و شجاعت

* **حماسه در اصطلاح چیست ؟** شعری است داستانی با زمینه ی قهرمانی ، قومی و ملّی که حوادثی خارق العاده در آن جریان دارد .

* **شعر حماسی :** – در این نوع شعر شاعر با داستان هایی شفاهی و مدون سرو کار دارد که در آن ها شرح پهلوانی ها و عواطف و احساسات مختلفِ مردم یک روزگار و مظاهر میهن دوستی و فداکاری و جنگ با تباهی و سیاهی ها آمده است .

* **هر حماسه دارای چهار زمینه ی :** داستانی ، قهرمانی ، ملّی و خرق عادت **است .**

* **زمینه ی داستانی حماسه :** – با توجه به این ویژگی حماسه را می توان مجموعه ای از حوادث دانست .

* **زمینه ی قهرمانی حماسه :**

– بیشترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می دهند و وظیفه ی شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسانهایی باشد که هم از نظر نیروی مادی و هم از لحاظ نیروی معنوی ممتازند . (انسانهایی آرمانی و برتر مانند رستم ، سهراب ، اسفندیار و ...) – قهرمانان حماسه ، قهرمانانی ملّی هستند مانند رستم در شاهنامه .

* **زمینه ی ملّی حماسه :**

– این حوادث قهرمانی که به منزله ی تاریخ تخیلی یک ملت است ، در بستری از واقعیات جریان دارند . واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی نظام اجتماعی ، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در بر می گیرد .

– شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ی ایرانی در جزئی ترین ویژگی های حیاتی مردم آن .

* **زمینه ی خرق عادت :**

– از دیگر شرایط حماسه جریان یافتن حوادثی است که با منطق و تجربه های علمی سازگاری ندارد .

– در هر حماسه رویدادهای غیر طبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود توجیه پذیر هستند .

– هر ملّتی عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور در حماسه ی خویش به کار می گیرد و بدین گونه است که در هر حماسه موجودات و آفریده های غیر طبیعی در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می کند ، ظهور می یابند و زمینه ی تخیّلی حماسه را تقویت می کنند مانند وجود سیمرغ و دیو سپید و رویین تن بودن اسفندیار و عمر هزار ساله ی زال و ... در شاهنامه .

* **چرا در ادبیات فارسی اصطلاح حماسه بیشتر برای شعر به کار می رود ؟**

زیرا دو عامل وزن و آهنگ که اجزای جدایی ناپذیر منظومه های حماسی است ، تنها در شعر یافت می شوند .

* **چند نمونه از شاهنامه ی منثور و غیر منظوم (که به شعر نیست و به نثر است) :**

۱– شاهنامه ی منثور ابوالمؤید بلخی ۲– شاهنامه ی ابومنصوری (در قرن چهارم) ۳– اخبار رستم از آزاد سرو سیستانی ۴– حمزه نامه یا رموز حمزه از مؤلفی ناشناس ۵– ابومسلم نامه از ابوطاهر طرسوسی

❊ شرح درس سوم ❊
(کاوه ی دادخواه)

وَ مَن ظَلَمَ عبادَ الله کان اللهُ خصمَه دونَ عبادِه :
کسی که به بندگان خدا ستم کند ، علاوه بر بندگان ، خدا نیز با او دشمن است .
از فرمان علی (ع) به مالک اشتر

(دانش آموزان عزیز ابتدا متن درس را به طور کامل مطالعه کنید ؛ زیرا در این جزوه تنها واژه ها و عبارت مشکل و ابیات آورده شده است .)

** متن درس :

❊ **اساطیر :** جِ اسطوره . افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان قدیم ❊ **درفش :** عَلَم . پرچم . بیرق . رأیت . لوا
❊ **اهریمن بیداد :** شیطان ستم ؛ استعاره از ضحاک ❊ **بی بها چرم آهنگران :** چرم بی بهای آهنگران ؛ پیش بند چرمینی که کاوه ی آهنگر داشت و در زمان قیام بر ضد ضحاک به عنوان پرچم و علم آن را بر نیزه کرد و مردم را به مبارزه دعوت کرد که بعدها درفش کاویان نامیده شد .
❊ **دست فرسود :** مستعمل . به کار گرفته شده ❊ **درفش کاویان :** اختر کاویان . درفش ملی ایران در عهد ساسانی
❊ **شقاوت :** بی رحمی ❊ **قرایح :** جِ قریحه . ذوق و استعداد خاص ❊ **طرد :** راندن . دور کردن
❊ **قیام کاوه آهنگر بر ضد ضحاک :** قابل مقایسه با انقلاب افرانسه ؛ به خاطر مبارزه ی مردم کوچه و بازار در برابر ظلم
❊ **استشهاد نامه :** گواهی نامه (استشهاد : شاهد خواستن) ❊ **جمشید :** پادشاه ایران قبل از اینکه ضحاک به شاهی برسد . جمشید به خاطر خودبینی و ناسپاسی و ادعای خدایی کردن مورد کیفر خدا واقع شد مانند فرعون و نمرود .

منی چون بپیوست با کردگار / شکست اندر آورد و برگشت کار
❊ منی : خود پسندی . غرور ❊ برگشت کار : کارها دگرگون و نابسامان شد .
❊❊ چون جمشید در برابر خداوند خودبینی و غرور از خود نشان داد ، در کارها شکست خورد و اوضاع و احوالش نابسامان و آشفته شد .

چه گفت آن سخن گوی با فرّ و هوش / چو خسرو شدی بندگی را بکوش
❊ فرّ : شکوه و عظمت ❊ خسرو : پادشاه ❊ حرف « را » نشانه ی حرف اضافه است در معنی « در »
❊❊ آن سخن گوی باشکوه و دانا چقدر زیبا گفت که وقتی پادشاه شدی ، در راه بندگی و اطاعت از خدا تلاش کن .

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس / به دلش اندر آید ز هر سو هراس
❊❊ هر کسی که نسبت به خداوند ناسپاسی کند ، از هر طرف ترس و نگرانی به دلش وارد می شود .

به جمشید بر تیره گون گشت روز / همی کاست زو فرّ گیتی فروز
❊ « به « و « بر» دو حرف اضافه برای یک متمم یعنی جمشید ؛ از ویژگی های سبکی قدیم ❊ زو : از او
❊ فرّ : (فرَّه) نور خداوندی یا فروغ ایزدی است که به دل هرکس بتابد ، او بر دیگران برتری می یابد . در گذشته اعتقاد داشتند که شاهان از این نور ایزدی برخوردار می شوند و در صورت ناسپاسی این نور یا فرّ از آنها دور می شود . ❊ تیره شدن روز : کنایه از بدبخت شدن
❊ روز و فروز : جناس ناقص ❊ گیتی فروز : روشن کننده ی جهان ❊❊ جمشید بدبخت شد و شکوه و نور خدایی از او دور گشت .

❊ **ضحاک :** معرّب (عربی شده) آژی دهاک (اژدها) ؛ مظهر خوی شیطانی و زشتی و بدی
❊ **مرداس** : پدر ضحاک که مردی پاک دین بود . ❊ **ضحاک در اوستا :** موجودی است « سه پوزه ی سه سرِ شش چشم » ، دیو زاد و مایه ی آسیب آدمیان و فتنه و فساد ❊ **ابلیس :** شیطان ❊ **خوالیگری :** آشپزی ❊ **کهتران :** کوچکتران ؛ متضاد مهتران
❊ **آبزن :** حوض کوچک ❊ **مار :** در اساطیر ایران مظهر اهریمن است .
❊ **روییدن مار بر دوش ضحاک :** تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث

* **دلایل رفتن ضحاک به هندوستان :** ۱- از پیش بینی اخترشناسان (نابودی تاج و تخت به دست فریدون) رها شود . ۲- از سقوط و کیفر جان به در برد . ۳- آنقدر خون بریزد و خود را در آبزنی بشوید تا سرنوشت شوم از او دور شود .

نهان گشت آیین فرزانگان / پراکنده شد نام دیوانگان

* فرزانگان : دانایان * دیوانگان : دیوها ؛ استعاره از انسان های شیطان صفت * پراکنده شدن نام : کنایه از مشهور و رایج شدن
** راه و رسم دانایان و عاقلان از بین رفت و نام و شهرت دیو سیرتان و انسان های بد رایج و فراگیر شد .

هنر خوار شد ، جادویی ارجمند / نهان راستی ، آشکارا گزند

** علم و دانش بی ارزش و جادوگری و فریبکاری ارزشمند شد . راستی و درستی پنهان گشت و ظلم و تجاوز فراگیر و آشکار شد .

شده بر بدی دست دیوان دراز / ز نیکی نبودی سخن جز به راز

* دراز و راز : جناس ناقص * دست بر بدی دراز کردن : کنایه از بدکاری
** انسان های دیو سیرت و شیطان صفت به بدکاری و ستمگری روی آوردند و از خوبی و راستی فقط در پنهانی سخن می گفتند .

ندانست خود جز بدآموختن / جز از کشتن و غارت و سوختن

** خود ضحاک نیز جز بدآموزی و کشتن و غارت و نابودی چیز دیگری نمی دانست .

* **لُجّه :** میان دریا . عمیق ترین جای دریا * **لجّه ی بدنامی :** اضافه ی تشبیهی
* **خواب دیدن ضحاک :** نموداری است از درون آشفته و خاطر ترسان و بی آرامِ او * **موبدان :** پیشوایان آیین زردشتی
* **جستجوی ضحاک برای پیدا کردن فریدون :** مانند تکاپوی فرعون برای نابودی حضرت موسی است .
* **پرورش یافتن فریدون در غار :** مانند پرورش یافتن حضرت ابراهیم است .
* **فریدون :** از گاوی به نام « برمایه » شیر نوشید و در غار بزرگ شد .
* **آبتین :** پدر فریدون که گرفتار ضحاک شد و مغز سرش را به ماران دادند . * **مرداس :** پدر ضحاک که با اشاره ی ابلیس و به دست خود ضحاک کشته شد . * **جمشید :** به دست ضحاک با اره به دو نیم شد . * **کاوه :** کسی که آرزوی انتقام کشیدن فریدون را به ثمر رساند و ضحاک را نابود ساخت . * **شب تیره ی ستم :** اضافه ی تشبیهی * **بامداد پیروزی :** اضافه ی تشبیهی
* **ناشکیبی :** بی صبری . بیقراری * **فرعون مآبانه :** همانند راه و رسم فرعون * **نقش بر آب کردن :** کنایه از باطل کردن نقشه و حیله
* **خرمن ظلم و تباهی :** اضافه ی تشبیهی * **به باد دادن :** کنایه از نابود کردن
* **رای زدن :** مشورت کردن * **مهابت :** شکوه و عظمت

هم آن گه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشیدن دادخواه

* یکایک : ناگهان * دادخواه : مجازاً کاوه ی آهنگر ** در آن هنگام ناگهان از بارگاه شاه ، فریاد اعتراض آمیز کاوه ی دادخواه بلند شد .

ستم دیده را پیش او خواندند / برِ نامدارانش بنشاندند

* ستم دیده : مجازاً کاوه * « ش » در « نامداران » نقش مفعولی دارد و به کاوه برمی گردد . * بر : کنار . پهلو
** کاوه ی ستم دیده را پیش ضحاک فراخواندند و او را کنار بزرگان و سرشناسان نشاندند .

بدو گفت مهتر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم ؟

* مهتر : بزرگتر . مجازاً ضحاک * دُژَم : ناراحت . غمگین . خشمگین (چو از ابر بینم همی باد و نم / ندانم که نرگس چرا شد دژم)
** ضحاک با ناراحتی و خشم به کاوه گفت : که بگو تا از دست چه کسی ستم دیدی ؟

خروشید و زد دست بر سر ز شاه / که شاها منم کاوه ی دادخواه * دست بر سر زدن : کنایه از ناراحتی کردن
** فریاد زد و از دست ظلم و ستم شاه (ضحاک) با ناراحتی زیاد دستش را به سر خود کوبید و گفت : ای شاه ، من کاوه ی دادخواه هستم .

یکی بی زیان مرد آهنگرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم

* آتش : استعاره از ظلم و ستم * آتش بر سر آمدن : کنایه از مورد ستم واقع شدن و دچار ناراحتی و اندوه زیاد شدن

** یک مرد آهنگر بی زیانی هستم (و به کسی کاری ندارم) اما از دست شاه آتش ظلم و ستم بر سرم فرو می ریزد .

تو شاهی و گر اژدها پیکری / بباید بدین داستان داوری

* اژدها پیکر : در شکل اژدها . دارای نقش اژدها . همچون اژدها ترسناک * داوری : قضاوت * گر : یا

** تو اگر شاه هستی یا همچون اژدها ترسناک و قوی ، باید درمورد این مسئله (سخن اعتراض آمیز من) قضاوت کنی .

اگر هفت کشور به شاهی توراست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست ؟

* هفت کشور : مجازاً تمام جهان (قدما جهان را هفت اقلیم می دانستند .) (هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم)

** اگر پادشاهی تمام جهان به نام توست ، پس چرا همه ی رنج و سختی باید برای ما باشد ؟

شماریت با من بباید گرفت / بدان تا جهان ماند اندر شگفت

* شمار گرفتن : حساب پس دادن * « ت » در « شماریت » ضمیر متصل است در معنی فاعلی (تو باید به من حساب پس بدهی)

* جهان : مجازاً مردم جهان ** تو باید (به خاطر ظلم و ستم خود) به من حساب پس بدهی تا جایی که مردم جهان شگفت زده شوند .

مگر کز شمار تو آید پدید / که نوبت به فرزند من چون رسید ؟

* تا شاید از حساب پس دادن تو مشخص شود که چگونه نوبتِ کشته شدنِ فرزند من رسیده است ؟

که مارانت را مغز فرزند من / همی داد باید به هر انجمن

* انجمن : جمعیت . گروه مردم * ضمیر « ت » مضاف الیهِ « ماران »

** که چرا باید مغز فرزند من در میان این گروه ، غذای مارانِ تو باشد ؟

* **دست از جان شستن :** کنایه از نترسیدن و شجاع بودن . به نهایت بیچارگی و ناچاری رسیدن * **کاوه :** مظهر خشم و قهر ملّت در برابر بیداد

* **گردن نهادن :** کنایه از اطاعت کردن * **سر سازگاری نداشت :** قصد سازش نداشت . * **محضر :** استشهاد نامه

چو برخواند کاوه همه محضرش / سبک ، سوی پیران آن کشورش

* این بیت با دو بیت بعد موقوف المعانی است . * محضر : همان متنی که ضحاک برای تبرئه ی خود به امضای بزرگان دولت رسانده بود .

* سبک : فوراً . سریع (سبک تیغ تیز از میان برکشید – برِ شیرِ بیدار دل بردرید)

** وقتی که کاوه ، تمامِ استشهاد نامه ی ضحاک را خواند ، فوراً به طرف بزرگان کشور و پیران مجلس ضحاک (رو کرد و ...)

خروشید کای پایمردان دیو / بریده دل از ترس گیهان خدیو

* پایمردان دیو : دستیاران ضحاک . حامیان دولت بیداد (دیو : استعاره از ضحاک) * دل بریدن : کنایه از توجه نداشتن

* گیهان : جهان * خدیو : پادشاه . خدا * گیهان خدیو : ترکیب اضافی مقلوب ؛ خدیوِ گیهان (خدای جهان)

** فریاد زد که ای حامیانِ ضحاکِ دیو سیرت ، و ای کسانی که از خداوند جهان نمی ترسید ،

همه سوی دوزخ نهادید روی / سپردید دل ها به گفتار اوی

* روی نهادن : کنایه از توجه کردن . رفتن * دل سپردن : کنایه از تسلیم شدن . راضی شدن . قبول کردن * دیو و خدیو : جناس ناقص

* روی و اوی : جناس ناقص ** همگی به سوی دوزخ (استعاره از ضحاک) روی آوردید و به گفتار او توجه کردید . (و کارهای زشت او را تأیید کردید .)

نباشم بدین محضر اندر گوا / نه هرگز براندیشم از پادشا

* « به » و « اندر » دو حرف اضافه برای یک متمم (محضر) * نه هرگز براندیشم : هرگز نمی ترسم . (اندیشیدن : ترسیدن)

** من به این استشهاد نامه گواهی نمی دهم (و آن را امضا نمی کنم) و هرگز از پادشاه (ضحاک) نمی ترسم .

خروشید و برجست لرزان ز جای / بدرّید و بسپَرد محضر به پای

* لرزان : این صفت از روی خشم است نه ترس * بسپَرد : زیر پا انداخت . لگد مال کرد . * جای و پای : جناس ناقص

** کاوه فریادی کشید و در حالی که از خشم به خود می لرزید ، از جای خود بلند شد و استشهاد نامه را پاره کرد و به زیر پا انداخت .

گران مایه فرزند او پیش اوی / از ایوان برون شد خروشان به کوی

* اوی و کوی : جناس ناقص ** کاوه به همراه فرزند عزیز و گرانقدر خود ، فریاد زنان از ایوان شاه بیرون رفت .

چو کاوه برون آمد از پیش شاه / بر او انجمن گشت بازارگاه

* بازارگاه : کوچه ای سرپوشیده که از دو سو دارای دکّان ها باشد . در اینجا مجازاً اهل بازار است .

** وقتی کاوه از پیش شاه بیرون آمد ، اهل بازار و مردم عادی پیش او جمع شدند .

همی برخروشید و فریاد خواند / جهان را سراسر سوی داد خواند

* داد : عدالت و برابری و مساوات * جهان : مجازاً مردم جهان (ذکر محل اراده ی حال)

** خروش و فریاد اعتراض سر داد و همه ی مردم جهان را به برپایی عدالت و برابری دعوت کرد .

از آن چرم ، کآهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای

* چرم : مجازاً پیش بند چرمی * پشت پای : روی پا . سینه ی پا * زخم : ضربه * درای : پتک (در اصل زنگ کاروان)

** از آن پیش بند چرمی که آهنگران هنگام ضربه ی پتک بر روی پای خود می اندازند ،

همان ، کاوه ، آن بر سر نیزه کرد / همان گه ز بازار برخاست گرد

* گرد برخاستن : کنایه از حرکت کردن و قیام * کرد و گرد : جناس ناقص

** کاوه آن پیش بند چرمی را بر سر نیزه انداخت . در همان زمان مردم هم با او همراه شدند و به حرکت افتادند .

خروشان همی رفت نیزه به دست / که ای نامداران یزدان پرست

** کاوه در حالی که نیزه در دست داشت ، فریاد زنان پیش می رفت و می گفت که ای بزرگان خدا پرست ،

کسی کاو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند ...

* هوا : میل . آرزو * هوای کسی کردن : کنایه از کسی را با میل و عشق خواستن

* سر از بند کسی بیرون کردن : از او اطاعت نکردن . نافرمانی و سرکشی کردن

** کسی که هوادار و خواستار فریدون است ، باید از ضحاک دل بکند و از او سرپیچی و نافرمانی کند .

بپویید کاین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل دشمن است

* بپویید : حرکت کنید . قیام کنید . برخیزید * مهتر : بزرگتر . سرور * آهرمن : اهریمن . شیطان

** به پا خیزید و قیام کنید زیرا این پادشاه ، شیطان است و از ته دل ، دشمنِ خداوندِ جهان آفرین است .

بدان بی بها ناسزاوار پوست / پدید آمد آوای دشمن ز دوست

* پوست و دوست : جناس ناقص * آوا : مجازاً عقیده و اعتقاد

* بی بها ناسزاوار پوست : پوست بی بها ی ناسزاوار . پوستین بی ارزش (مجازاً درفش کاویانی)

** با همان چرم کم ارزش ، دوست از دشمن شناخته شد . (طرفداران فریدون از طرفداران ضحاک شناخته شدند .)

همی رفت پیش اندرون مرد گُرد / سپاهی بر او انجمن شد نه خُرد

* گُرد : پهلوان (= گَو . یَل) ؛ مجازاً کاوه * گرد و خرد : جناس ناقص

** آن پهلوان شجاع (کاوه) جلوتر از همه حرکت می کرد و سپاهی بزرگ گرداگرد او را فرا گرفت .

بدانست خود کآفریدون کجاست / سر اندر کشید و همی رفت راست

* سر کشیدن : کنایه از در پیش گرفتن راه

** کاوه خودش می دانست که فریدون کجا پنهان شده است ؛ به همین خاطر راه را در پیش گرفت و مستقیم به سوی فریدون رفت .

* **خودکامگی** : غرور و تکبر . ستمگری = جورپیشگی * **به جان آمدن :** کنایه از تمام شدن صبر و طاقت

* **دَهِش :** بخشش * **درفش کاوه :** مظهر ملّت دادخواه و اراده و نیروی مردم است .

به هر بام و در ، مردم شهر بود / کسی کش ز جنگاوری بهر بود ...

* شهر و بهر : جناس ناقص * کش : که او را * بهر : بهره و نصیب ** مردم شهر و هر کسی که از قدرت جنگیدن بهره ای داشت ، در هر پشت بام و دروازه ای کمین کرده بودند . (اشاره دارد به حضور همه ی مردم در قیام بر ضد ضحاک)

ز دیوارها خشت و از بام سنگ / به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ

* خشت : ایهام دارد ؛ یکی به معنی آجر خام و دیگر به معنی نیزه ی کوچک * تیغ : شمشیر

* تیر خدنگ : تیری که از چوب درخت خدنگ درست شده است . * تیغ و تیز : جناس ناقص

** از روی دیوارها ، آجر (نیزه کوچک) و از روی بام ، سنگ و در کوچه ها شمشیر و تیر خدنگ ،

ببارید چون ژاله ز ابر سیاه / کسی را نبُد بر زمین جایگاه * ژاله : شبنم

** همانند شبنم و قطره ی بارانی که از ابر سیاه فرو می چکد ، به طرف ضحاک فرو می بارید و همه جای زمین پر از مردم و مبارزان بود .

به شهر اندرون هر که برنا بُدند / چو پیران که در جنگ دانا بُدند

* برنا : جوان ** چو : نیز ** تمام جوانان شهر و نیز همه ی پیرانی که فنون جنگی را می دانستند ،

سوی لشکر آفریدون شدند / ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

* شدند : رفتند ** به طرف لشکر فریدون رفتند و از مکر و فریبِ شیطانی ضحاک رها شدند .

* **آرمان :** امید و آرزو * **خطیر :** بزرگ و مهم

(از کتاب چشمه ی روشن اثر دکتر غلامحسین یوسفی)

** خودآزمایی :

۱- حماسه های ایرانی بر چه ارزش هایی مبتنی هستند ؟

شرافت . فضیلت . دادگری . تلاش برای رهایی . آزادمنشی . مبارزه با نابکاران ستم پیشه . عدالت پیشگی و ...

۲- چه شباهت هایی بین انقلاب فرانسه و قیام کاوه ی آهنگر وجود دارد ؟

هر دو مردمی هستند – ظلم ستیزی و عدالت خواهی در هر دو وجود دارد .

۳- چرا شاعر می گوید : « به جمشید بر تیره گون گشت روز / همی کاست زو فرّ گیتی فروز »

به خاطر خودبینی و ناسپاسی نسبت به خداوند ، بدبخت و بیچاره شد .

۴- مارانی که بر دوش ضحاک روییدند ، مظهر چه خصلتی بودند ؟

خوهای اهریمنی و پیداد و منش خبیث . (در اساطیر ایران مار مظهر اهریمن است .)

۵- نخستین چاره اندیشی مردم در مقابل بیداد ضحاک چه بود ؟

نفوذ در آشپزخانه ی ضحاک ؛ بدین گونه که دو تن مرد پارسا به آشپزخانه ی ضحاک درآمدند و روزانه یکی از دو تنی را که برای بیرون کردن مغز سرشان می آوردند ، نجات می دادند و در عوض مغز گوسفند را با مغز دیگری درمی آمیختند و به ماران می دادند و از این راه ماهانه سی نفر جان سالم به در می بردند و وقتی انبوه می شدند به یاری این دو مرد خورشگرِ پارسا پنهانی به کوه و دشت می رفتند و با پرورش بز و میشی چند عمر می گذراندند .

۶- پرورش یافتن فریدون در غار به هنگام کودکی شبیه پرورش یافتن کدام پیامبر بزرگ الهی است ؟

حضرت ابراهیم

۷- در مصرع « سپردید دلها به گفتار اوی » مرجع ضمیر « او » کیست ؟

ضحاک

۸- مصرع دوم بیت « ببارید چون ژاله ز ابر سیاه / کسی را نبد بر زمین جایگاه » یاد آور کدام ضرب المثل است ؟

جای سوزن انداختن نبود

۹- به نظر نویسنده حماسه ی فردوسی – شاهنامه – چگونه کتابی است ؟

سرگذشت ملتی در طول قرون و نمودار فرهنگ و اندیشه و آرمان های آن هاست . کتابی که نشان دهنده ی زندگی مردمی است که در راه آزادی و شرافت و فضیلت ، تلاش و مبارزه کرده و مردانگی نموده اند .

* **فصل سوم** * (درآمدی بر ادبیات غنایی)

*** غِنا چیست ؟**

- در لغت به معنی سرود و نغمه و آواز خوش است . (**غَنا** : بی نیازی و ثروت)
- با کلمه ی معادل اروپایی خود « لیریک » یعنی شعری که با « لیر » (ابزار موسیقی) خوانده می شود ، تناسب دارد .
- در اصطلاح به شعری گفته می شود که گزارشگر عواطف و احساسات شخصی شاعر باشد .

*** شعر غنایی چیست ؟**

- شعر غِنایی آینه ی آلام و لذات و تأثرات روحی و دوستی ها و عشق ها و ... است . (آلام : جِ اَلَم . دردها و رنج ها)

*** برخی شعر غنایی را** حاصل آرامش نسبی پس از جنگ های پی در پی می دانند .

*** در شعر فارسی** وسیع ترین افق های معنوی و عاطفی ، افق شعرهای غنایی است .

***** غزل فارسی **که یکی از** سرشارترین حوزه های شعر **است ، نمونه ی کاملی است که می توان همه ی** انواع غنایی شعر **را به خوبی در آن ملاحظه کرد .**

*** یکی از زمینه های مهم شعر غنایی** ، بُعد اجتماعی آن است که با ابعاد فردی و خصوصی تمایز عمده دارد .

*** مناجات سنایی ، حبسیّه ی مسعود سعد و غزل حافظ و طنز عبید زاکانی و مرثیه ی ملک الشعرای بهار** اگرچه در بدایت امر صورتی کاملاً فردی دارند امّا هریک حامل یک یا چند پیام مهم اجتماعی هستند .

***** شروع شعر عاشقانه **را باید** قرن چهارم **دانست و** رشد و باروری آن **را در** تغزلات زیبای رودکی و شهید بلخی و رابعه بنت کعب **جستو جو کرد .**

*** در** قرن پنجم تغزل **در** شعر فرخی **کمال می یابد .**

*** از** اوایل قرن ششم ، عرفان و اصطلاحات صوفیه **با پیشگامی** سنایی **به حوزه ی** غزل **راه می یابد و نوع** عارفانه **ی آن به وسیله ی** مولانا و حافظ **در قرن های ۷ و ۸ به کمال می رسد .**

*** در** قرن پنجم **شاعرانی ماند** عنصری ، فخرالدین اسعد گرگانی و عیّوقی **به سرودن منظومه های عاشقانه پرداختند ولی کمال این نوع شعر را باید در آثار** نظامی ، شاعر قرن ششم ، **جست و جو کرد .**

***** داستان های عاشقانه **در ادب فارسی را می توان با** شعر نمایشی در ادب اروپا **برابر دانست .**

*** در همین دوران یعنی** قرن های ۶ و ۷ **است که منظومه های بلند عرفانی و انسانی مانند** منطق الیر عطار و مثنوی مولانا **با** پیانی تمثیلی **صدرنشین آثار بزرگ و جاویدان جهان می شوند .**

***** پس از مشروطه **و به خصوص با** ظهور شعر نو تقریباً تمامی آثار شعری معاصران ما **– در صورتی که مصداق کامل شعر حماسی یا تعلیمی نباشند – نمونه هایی از** شعر غنایی **هستند .**

***** ادبیات غنایی **در** آثار منثور فارسی **نیز دیده می شود که به صورت ت**حمیدیه . مناجات . هزل . شکواییه . داستان های بلند و کوتاه و ترجمه های موفق **به ظهور رسیده است .**

*** میراث ماندگار** ادبیات داستانی **و** آثار برجسته ی نویسندگان معاصر **به خصوص** داستان ها ، شرح رویدادها ، سفرنامه ها ، گزارش احوال شخصی **و ... از انواع** نثر غنایی **محسوب می شود .**

*** از جمله نمونه های نثر غنایی :**

سمک عیار تألیف فرامرز بن خداداد ارجانی – هزار و یک شب از عبداللّطیف طسوجی – سفرنامه ی ناصر خسرو شرح زندگانی من از عبدالله مستوفی – روزها از دکتر اسلامی ندوشن – آثار جمال زاده – آثار صادق هدایت آثار جلال آل احمد و ...

درس چهارم

(دریای کرانه ناپدید)

** تاریخ ادبیات :

*** رابعه قُزداری بلخی (رابعه بنت کعب) :**

- از شاعران مشهور قرن چهارم و معاصر سامانیان - پدر او کعب اصلاً عرب بود . در حدود بلخ حکومت داشت .
- رابعه را از نخستین زنان شاعر پارسی گوی دانسته اند . - وی با رودکی هم روزگار بوده است .

عشق او بازْ اندر آوردم به بند / کوشش بسیار نامد سودمند

*** ضمیر « م » در آخر « آوردم » ، مفعول است . (من را به بند آورد)**

*** عشق : استعاره مکنیه و تشخیص (بند کشیدن به عشق نسبت داده شده)**

*** نامد : نیامد . نشد (در گذشته گاهی آمدن به معنی شدن به کار می رفته است .) * به بند آوردن کنایه از گرفتار کردن**

**** عشق او دوباره من را گرفتار کرد و تلاش برای رهایی فایده ای نداشت .**

عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند

*** عشق به دریایی بی پایان و بدون ساحل تشبیه شده است . * بین دریا ، کرانه و شنا تناسب یا مراعات نظیر وجود دارد .**

*** مصراع دوم استفهام انکاری دارد ؛ یعنی هرگز نمی توان شنا کرد .**

**** عشق مانند دریایی است که ساحل آن ناپیداست . ای انسان دانا هرگز نمی توان در دریای عشق شنا کرد .**

(منظور سخت بودن عاشقی)

عشق را خواهی که تا پایان بری / پس که بپسندید باید ناپسند

**** اگر می خواهی در راه عشق به پایان و کمال آن برسی ، باید امور ناپسند زیادی را پسندیده بشمری . (ناملایمات و سختی های زیادی را تحمل کنی .)**

زشت باید دید و انگارید خوب / زهر باید خورد و انگارید قند

*** بین زشت و خوب و زهر و قند ، تضاد وجود دارد . * انگاریدن : تصور کردن * زهر استعاره از سختی و تلخی و ناملایمات**

**** در راه عشق باید زشتی ها را خوب و تلخی ها را شیرین تصور کرد .**

توسنی کردم ندانستم همی / کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

*** توسنی : سرکشی . عصیان (صفت اسب) * ندانستم همی : نمی دانستم * مصراع دوم ضرب المثل است .**

*** مصراع دوم اشاره دارد به اینکه وقتی اسب نافرمانی و سرکشی می کند ، افسار اسب را بیشتر می کشند و اسب بیشتر در تنگنا قرار می گیرد . * (کمند : عشق)**

**** در راه عشق سرکشی و نافرمانی کردم و نمی دانستم که تلاش برای رها شدن از عشق ، باعث گرفتاری بیشتر می شود .**

(هر چه در راه عشق بیشتر سرکشی کنم ، عشق عرصه را بر من تنگ تر خواهد کرد .)

**** خودآزمایی :**

۱- چرا شعر غنایی دارای گسترده ترین افق معنوی مجموعه ی شعر فارسی است ؟

چون احساسات و عواطف انسانی که موضوع ادبیات غنایی است ، حوزه ی بسیار وسیعی دارد .

۲- این بیت حافظ با کدام بیت از شعر درس ارتباط معنایی نزدیکتری دارد ؟

« در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور »

عشق را خواهی که تا پایان بری / بس که بپسندید باید ناپسند

۳- بیت آخر ، کدام خصوصیت عشق را نشان می دهد ؟ تسلیم کنندگی عشق . رام کنندگی عشق

۴- بیت نخست را به نثر فارسی معیار بنویسید . عشق او بار من را به بند کشید و کوشش زیاد سودمند واقع نشد .

۵- کدام مصراع از شعر بالا ضرب المثل است ؟ آخرین مصرع

۶- در کدام بیت ، صنعت تضاد دیده می شود ؟ چهارم

****

(من این همه نیستم)

**** تاریخ ادبیات :**

*** کشف المحجوب :**

- تألیف ابوالحسن علی بن عثمان جُلّابی هُجویری غزنوی

- این کتاب از قدیمی ترین و معتبرترین کتاب های فارسی در تصوف است .

- نثر این کتاب روان ، سلیس و پخته و از جمله نثرهای دوره ی سامانی است .

اندر حکایات یافتم که شیخ ابوطاهر حَرَمی – رضی الله عنه – روزی بر خری نشسته بود و مریدی از آن وی ، عنان خر وی گرفته بود ، اندر بازار همی رفت : * رضی الله عنه : خدا از او راضی باد (جمله ی معترضه است . این نوع جمله ها را که توضیحی درباره ی کلمه ی ماقبل است ، در بین دو خط فاصله قرار می دهند .) * مریدی از آنِ وی : یکی از مریدان و شاگردان او * عنان : افسار

یکی آواز داد که « این پیر زندیق آمد » : * زندیق : کافر . بی دین . ملحد

آن مرید چون آن سخن بشنید ، از غیرتِ ارادت خود ، قصد رجم آن مرد کرد و اهل بازار نیز جمله بشوریدند :

* غیرت : تعصب . حمیّت . (یعنی عاشق دوست ندارد که معشوق به جز او کس دیگری را دوست داشته باشد .) * ارادت : دوستی

* رجم : سنگ زدن * بشوریدند : شورش کردند . شوریده خاطر و ناراحت شدند . برآشفتند ** وقتی آن مرید ، آن سخن را شنید ، از روی تعصب و شدت علاقه ی خود (به شیخ) ، تصمیم گرفت آن مرد را با سنگ بزند و مردم کوچه و بازار نیز معترض و ناراحت شدند .

شیخ گفت مر مرید را : اگر خاموش باشی من تو را چیزی آموزم که از این مِحَن باز رهی :

* مر ..... را : دو نشانه ی مفعولی (البته در اینجا به معنی « به » و حرف اضافه است . * مِحَن : جِ محنت . رنج ها

مرید خاموش بود . چون به خانقاه خود باز رفتند ، این مرید را گفت : آن صندوق بیاور . چون بیاورد ، درزه هایی بیرون گرفت و پیش وی افکند: * خانقاه : محلی که درویشان و مرشدان در آن سکونت می کردند و رسوم و آداب تصوف را اجرا می نمودند .

* بازرفتند : بازگشتند . برگشتند * درزه : بسته (درزی : خیاط) * بیرون گرفت : بیرون آورد

گفت : نگاه کن از همه کسی به من نامه است که فرستاده اند ؛ یکی مخاطبه ی « شیخ امام » کرده است و یکی « شیخ زکی » و یکی « شیخ زاهد » و یکی « شیخ الحرمین » و مانند این و این همه ، القاب است نه اسم و من این همه نیستم ؛ هر کس برحَسَب اعتقاد خود سخن گفته اند و مرا لقبی نهاده اند . اگر آن بیچاره نیز برحسب اعتقاد خود سخنی گفت و مرا لقبی نهاد ، این همه خصومت چرا انگیختی ؟

* یکی مخاطبه ی شیخ امام کرده : یکی من را شیخ امام نامیده است . * زکی : پاک و بی گناه

* من این همه نیستم : من شایسته ی هیچ کدام از این القاب نیستم . * این همه خصومت چرا انگیختی : چرا این همه دشمنی به پا کردی ؟

** خودآزمایی :

۱- در حکایت درس کدام فضیلت و صفت ابوطاهر حرمی ستوده شده است ؟

تواضع و فروتنی

۲- چرا ابوطاهر حرمی نامه ها را به مرید خود نشان داد ؟

چون می خواست درس عملی به مرید خود بدهد .

۳- شیخ ابوطاهر کدام یک از صفاتی را که در لقب ها بود ، مناسب خود می دانست ؟

هیچ کدام

۴- منظور شیخ طاهر از عبارت « من این همه نیستم » چیست ؟

من شایسته ی این لقب ها نیستم .

۵- امروزه به جای افعال زیر چه معادل هایی به کار می رود ؟

*** بازرفتند : برگشتند * بشوریدند : شورش کردند**

*** بیرون گرفت : بیرون کشید . خارج کرد . * آواز داد : صدا زد**

۶- « عقیدت » در این درس و کلماتی دیگر چون « اشارت و بقیّت » در فارسی بیشتر به صورت « عقیده ، اشاره و بقیه » به کار می روند و به همان معنی هستند . نمونه هایی دیگر چون « ارادت ، مصاحبت و اقامت » به صورت « اراده ، مصاحبه و اقامه » نیز رواج دارند ولی معنی آنها تغییر کرده است . کلمات اخیر را به هر دو صورت معنی کنید .

*** اردات : دوستی . میل و علاقه / اراده : عزم و تصمیم**

*** مصاحبت : هم نشینی و دوستی / مصاحبه : گفتگو**

*** اقامت : سکونت گزیدن . جایی ساکن شدن / اقامه : برپاداشتن**

* درس ۵ *

(مناظره ی خسرو با فرهاد)

** تاریخ ادبیات :

* منظومه ی خسرو و شیرین نظامی ***زیبا ترین منظومه ی عاشقانه در ادب فارسی*** **است .**
* ***خسرو پرویز***، شهریار خوشگذران ساسانی دل در گرو محبت ***شیرین***، شاهزاده ی ارمنی دارد . در میانه ی راهِ عاشقی ، ***فرهاد***، فریفته ی شیرین می شود و ***خسرو*** برای برداشتن رقیب از سر راه ، ***او را به کندن کوه بیستون می گمارد.*** ***فرهاد*** هنرمندِ تندیسگر در آن کوه ***به بریدن سنگ مشغول می شود*** و سرانجام ***جان بر سر دل دادگی می نهد .***
* ***امیرخسرو دهلوی*** و ***وحشی بافقی*** از مشهورترین مقلّدان (تقلید کنندگان) این منظومه اند .
* مناظره ی خسرو با فرهاد از ***زیباترین بخش های این منظومه*** است .
* خسرو مظهر ***غرور*** و فرهاد نمونه و مظهر ***خاکساری*** و ***پاک بازی*** است .
* سرانجامِ این مناظره ، ***عجز*** و ***ناتوانی خسرو از مناظره*** و ***پرسیدن*** می باشد .
* مبتکر فن مناظره یا سوال و جواب ، ***اسدی توسی*** است .
* استادانه ترین نمونه های معاصر مناظره ، مناظرات زیبا و آموزنده ی ***پروین اعتصامی*** است .

** متن درس :

نخستین بار گفتش کز کجایی ؟ / بگفت از دار ملک آشنایی

* دار ملک : پایتخت * آشنایی : دوستی و عاشقی

** برای نخستین بار خسرو از فرهاد پرسید که اهل کجایی ؟ فرهاد گفت : از سرزمین عشق و دوستی هستم .

بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند ؟ / بگفت اندُه خرند و جان فروشند

* خسرو گفت : در کشور عشق شغل و حرفه ی مردم چیست ؟ فرهاد گفت : غم و درد عشق را می خرند و در مقابل جان را می فروشند . (غم عشق را به جان می خرند .)

بگفتا جان فروشی از ادب نیست / بگفت از عشق بازان این عجب نیست

خسرو گفت : جان دادن دور از ادب و رسم است . فرهاد گفت : از عاشقان جان دادن در راه معشوق عجیب نیست .

بگفت از دل شدی عاشق بدین سان ؟ / بگفت از دل تو می گویی من از جان

* سان و جان : جناس ناقص

** خسرو گفت : با دلت این گونه عاشق شیرین شده ای ؟ فرهاد گفت : تو از دل می گویی ؛ حال آنکه من با تمام وجود و جانم عاشق او شده ام .

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است ؟ / بگفت از جان شیرینم فزون است

* شیرین در مصرع اول : ایهام دارد : ۱- معشوقه ی خسرو ۲- خوش و گوارا * شیرین در مصراع دوم : ایهام تناسب دارد . در اینجا یعنی عزیز و دوست داشتنی ولی معنی دوم آن یعنی معشوقه ی خسرو که اصلاً مد نظر نیست ، با کلمه ی « شیرین » در مصراع اول تناسب دارد .

* شیرین در دو مصراع جناس تام می سازد . * جان شیرین : حسامیزی

** خسرو گفت که عشق شیرین برای تو چگونه است ؟ فرهاد گفت : عشق او از جان عزیزم هم باارزش تر است .

بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب ؟ / بگفت آری ، چو خواب آید ، کجا خواب ؟

* او (شیرین) به مهتاب تشبیه شده است . ** خسرو گفت : آیا هر شب شیرین را همچون مهتاب در خواب می بینی . فرهاد گفت : آری ، اگر خواب به چشمانم بیاید در صورتی که خواب و آرامشی ندارم .

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک ؟ / بگفت آنگه که باشم خفته در خاک

* دل از مهر کسی پاک کردن : کنایه از فراموش کردن آن فرد . عشق او را از سینه بیرون کردن * در خاک خفتن : کنایه از مردن

* پاک و خاک : جناس ناقص - مفهوم : تا زنده هستم ، عاشق شیرین باقی می مانم .

** خسرو گفت : عشق شیرین را چه زمانی از دلت بیرون می کنی ؟ فرهاد گفت : وقتی مرده باشم .

بگفتا گر خرامی در سرایش ؟ / بگفت اندازم این سر زیر پایش

* خرامیدن : با ناز و غرور راه رفتن * سر زیر پای کسی انداختن : کنایه از فدا کردن جان در راه او . نهایت عشقبازی و دوست داشتن

* سر و سرا : جناس ناقص

** خسرو به فرهاد گفت : اگر به خانه ی شیرین بروی ، (چه کار می کنی ؟) فرهاد گفت : خودم را در راه او فدا می کنم .

بگفتا گر کند چشم تو را ریش ؟ / بگفت این چشم دیگر دارمش پیش

* ریش : زخمی . زخم * ریش و پیش : جناس ناقص

** خسرو گفت : اگر شیرین چشم تو را زخمی کند ، (چه کار می کنی ؟) فرهاد گفت : چشم دیگرم را در مقابل او قرار می دهم .

بگفتا گر کسیش آرد فراچنگ ؟ / بگفت آهن خورد ور خود بود سنگ

* ضمیر « ش » در « کسیش » : مفعول است . * فرا چنگ آوردن : کنایه از به دست آوردن و صاحب شدن * آهن : مجازاً تیشه ی آهنی

* خود به سنگ تشبیه شده است . * چنگ و سنگ : جناس ناقص

** خسرو گفت : اگر کسی شیرین را صاحب شود و با او ازدواج کند ، (چه کار می کنی ؟) فرهاد گفت : با این تیشه ی آهنی به او ضربه می زنم و نابودش می کنم هرچند که مانند سنگ محکم باشد .

بگفتا گر نیابی سوی او راه ؟ / بگفت از دور شاید دید در ماه

* راه و ماه : جناس ناقص * ماه : استعاره از معشوق . شیرین * شاید : شایسته است

** خسرو گفت : اگر نتوانی به شیرین دست پیدا کنی ، (چه کار می کنی ؟) فرهاد گفت : دیدن معشوقِ زیبارو از دور شایسته تر است .

بگفتا دوری از مه نیست درخور / بگفت آشفته از مه دور بهتر

* مصراع دوم اشاره به این اعتقاد پیشینیان دارد که آدم دیوانه وقتی به ماه می نگرد ، دیوانه تر می شود .

* آشفته : پریشان مجازاً دیوانه * مه : استعاره از معشوق

** خسرو گفت : دور بودن از معشوق ماه گونه ، شایسته نیست .فرهاد گفت : عاشق دیوانه هرچقدر از معشوق ماه پیکر دور باشد ، بهتر است .

بگفتا گر بخواهد هرچه داری ؟ / بگفت این از خدا خواهم به زاری

* داری و زاری : جناس ناقص

** خسرو گفت : اگر شیرین هر چه که داری را از تو بخواهد ، (چه کار می کنی ؟) فرهاد گفت : من با زاری و خواهش همین را از خدا می خواهم .

بگفتا گر به سر یابیش خشنود ؟ / بگفت از گردن این وام افکنم زود

* سر مجازاً کشته شدن * وام : استعاره از سر (سر فرهاد مانند وامی است که متعلق به شیرین است .) * گر و سر جناس ناقص

** خسرو گفت : اگر شیرین با گرفتن سر و کشتن تو راضی و خشنود باشد ، (چه کار می کنی ؟) فرهاد گفت : هر چه زودتر این سر را از گردنم جدا می کنم .

بگفتا دوستیش از طبع بگذار / بگفت از دوستان ناید چنین کار

* از طبع بگذار : کنایه از صرفنظر کن . فراموش کن . رها کن ** خسرو گفت : دوستی و عشق شیرین را فراموش کن . فرهاد گفت : از دوستان چنین کاری بر نمی آید . (هرگز عشق شیرین را از سینه ام بیرون نمی کنم .)

بگفت آسوده شو ، کاین کار خام است / بگفت آسودگی بر من حرام است

** خسرو گفت : فکرو دلت را از عشق شیرین آسوده کن زیرا کار عاشقی از روی خامی و نپختگی و بی عقلی است . فرهاد گفت : آسایش و راحتی (عاشق نبودن) بر من حرام است .

بگفتا رو صبوری کن در این درد / بگفت از جان صبوری چون توان کرد ؟

* درد و کرد : جناس ناقص * جان استعاره از معشوق یا شیرین (که مانند جان عزیز است .) * چون : چگونه * درد : مجازاً عشق

**خسرو گفت : در راه عشق ، صبر و بردباری پیشه کن . فرهاد گفت : بدون معشوق که همانند جان است ، چگونه می توان صبور و شکیبا بود ؟!

بگفت از صبر کردن کس خجل نیست / بگفت این ، دل تواند کرد ، دل نیست

** خسرو گفت : از صبر کردن هیچ کسی شرمگین و خجالت زده نیست . فرهاد گفت : این صبر و شکیبایی را دل می تواند پیشه سازد ، در حالی که من عاشقم و دل خود را از دست داده ام .

بگفت از عشق کارت سخت زار است / بگفت از عاشقی خوش تر چه کار است ؟ * زار و کار : جناس

** خسرو گفت : به خاطر عشق بیچاره شده ای و کارت سخت و دشوار شده است . فرهاد گفت : از عاشقی خوشایند تر ، کاری وجود ندارد .

بگفتا جان مده بس دل که با اوست / بگفتا دشمن اند این هر دو بی دوست

* جان و دل : مراعات نظیر یا تناسب * این هر دو : دل و جان * جان دادن : کنایه از فنا شدن در راه معشوق و نهایت عاشقی

** خسرو گفت : جان خود را در راه عشق شیرین فدا نکن زیرا همین که دلت عاشق او است ، کافی است . فرهاد گفت : دل و جانی که با دوست همراه نباشند ، دشمن انسان هستند .

بگفت از دل جدا کن عشق شیرین / بگفتا چون زیم بی جان شیرین

* شیرین در دو مصرع : ایهام دارد ؛ ۱- دلپذیر و عزیز ۲- نام شاهزاده ی ارمنی (معشوق خسرو) * شیرین در دو مصراع : جناس تام

* چون زیم ؟ : چگونه زندگی کنم ؟ * جان شیرین : حسامیزی * جان : استعاره از معشوق که مانند جان عزیز است .

** خسرو گفت : عشق شیرین را از دلت بیرون کن . فرهاد گفت : من چگونه بدون شیرین که مانند جان عزیز و دوست داشتنی است ، زندگی کنم ؟

بگفت او آنِ من شد ، زو مکن یاد / بگفت این کی کند بیچاره فرهاد

* زو : مخفف از او

** خسرو گفت : شیرین متعلق به من است ؛ دیگر از او یاد نکن . فرهاد گفت : چنین کاری را فرهاد بیچاره نمی تواند انجام دهد .

(فرهاد عشق شیرین را از خود دور نمی کند .)

بگفت ار من کنم در وی نگاهی ؟ / بگفت آفاق را سوزم به آهی

* آفاق : جِ افق . اطراف آسمان . مجازاً جهان * مصراع دوم : اغراق

** خسرو گفت : اگر من به شیرین نظر کنم ، (چه می شود ؟) فرهاد گفت : تمام جهان را با آهِ خود خواهم سوزاند .

چو عاجز گشت خسرو در جوابش / نیامد بیش پرسیدن صوابش

* « ش » در « صوابش » : متمم است . * جواب و صواب : جناس ناقص

** وقتی خسرو پرویز در جواب دادن به فرهاد عاجز و ناتوان شد ، بیش از این پرسیدن را درست ندانست .

به یاران گفت کز خاکی و آبی / ندیدم من بدین حاضرجوابی

* خاکی و آبی : مجازاً کل آفریده ها

** خسرو به همراهان و یاران خود گفت : که از بین همه ی موجودات کسی را به حاضر جوابی فرهاد ندیدم .

** خودآزمایی :

۱- هدف خسرو از طرح پرسش های پی در پی چه بوده است ؟

فرهاد را تحقیر کند و از عشق شیرین او را منصرف سازد و میزان عشق او را بسنجد .

۲- با توجه به پاسخ های فرهاد ، او را چگونه می یابید ؟ *عاشق واقعی و صادق . پاکباز . حاضرجواب . پایدار در عشق*

۳- کدام بیت شعر ، به باورهای عامیانه اشاره دارد ؟ *بگفتا دوری از مه نیست درخور / بگفت آشفته از مه دور بهتر*

۴- در بیت « بگفتا گر خرامی در سرایش / بگفت اندازم این سر زیر پایش » کدام بخش حذف شده است ؟

فعل مصرع اول (چه می کنی ؟)

۵- پاسخ های فرهاد به خسرو چگونه بود ؟ *دندان شکن و قاطعانه . صریح و کوتاه*

۶- در بیت مورد نظر مرجع « این » چیست ؟ بگفت او آنِ من شد ، زو مکن یاد / بگفت این کی کند بیچاره فرهاد

زو مکن یاد (یاد نکردن از او . فراموش کردن شیرین)

۷- در مصرع « بگفت از گردن این وام افکنم زود » مقصود فرهاد از « وام » چیست ؟ *سر فرهاد*

* درس ششم * (شعر حفظی)

(اکسیر عشق)

(عشق جان مایه ی شعر و ادب فارسی است . در غزل زیر ، سعدی از سرانجامِ عشق که مسِ وجود عاشق را طلا و او را شایسته ی حضور در بارگاه محبوب می سازد ، سخن گفته است .)

***

از در درآمدی و من از خود به در شدم / گویی از این جهان به جهان دگر شدم

*** درآمدی : وارد شدی * از خود به در شدن : کنایه از بیخود گشتن . مست و بیهوش شدن . شیفته و عاشق شدن**
*** گویی : ادات تشبیه است . * جهان دگر : جهان آخرت * فعل « شدم » در مصراع دوم به معنی : رفتم**
*** مصرع دوم : کنایه از مردن * درآمدن و به در شدن : تضاد * واج آرایی (تکرار حرف « د »)**
***** از در وارد شدی و من از خود بیخود گشتم انگار که (از شدت اشتیاق) روح از تنم جدا شده باشد .***

گوشم به راه تا که خبر می دهد ز دوست / صاحب خبر پیامد و من بی خبر شدم

*** گوش به راه بودن : کنایه از منتظر بودن * « که » ضمیر پرسشی است به معنی « چه کسی »**
*** صاحب خبر : معشوق . یار * بی خبر شدم : کنایه از بیهوش شدم . بی خبر ماندم .**
***** منتظر بودم تا چه کسی از معشوق من خبری می آورد ؛ خود معشوق (به دیدنم) آمد و من بیهوش شدم و از خود بیخود گشتم .***

گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق / ساکن شود ، بدیدم و مشتاق تر شدم

*** ضمیر « ش » در « ببینمش » : مفعول است . (او را ببینم) * واج آرایی (تکرار حرف « ش »)**
*** اشتیاق : شوق و میل شدید * « م » در « مگرم » در جای اصلی خود به کار نرفته و باید به آخر « اشتیاق » می چسبید . (مگر درد اشتیاقم) (نقش مضاف الیهی دارد .) * اشتیاق و مشتاق : جناس اشتقاق**
***** با خودگفتم معشوق را ببینم تا شاید درد اشتیاق من آرام شود ؛ او را دیدم اما شوق و شیفتگی من بیشتر شد .***

چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب / مهرم به جان رسید و به عیّوق بر شدم

*** چون : مانند (از نظر دستوری حرف اضافه است .) * شناسه ی « م » (عاشق یا خود شاعر) به شبنم تشبیه شده است .**
*** آفتاب و عیّوق : مراعات نظیر یا تناسب * عیّوق : ستاره ای سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریّا طلوع می کند و پیش از آن غروب می کند . مظهر دوری و روشنایی و بلندی است . * آفتاب : استعاره از معشوق**
*** « م » در « مهرم » ، مضاف الیهِ « جان » است . (مهر به جانم رسید .)**
*** به عیّوق بر شدن : کنایه از به بلندی و کمال رسیدن * مهر : ایهام تناسب : ۱- عشق و محبت ۲- خورشید (که معنی دوم یعنی خورشید ، مد نظر نیست و فقط با کلمه ی آفتاب و عیّوق تناسب دارد .)**
***** من همچون شبنمی ناچیز در مقابل خورشید (معشوق) بودم ؛ گرمای عشق یار به جانم رسید و به این خاطر به والاترین مقام دست یافتم .***

دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست / چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

*** دستم نداد : ممکن نشد * به سر شدن : با سر رفتن . کنایه از با اشتیاق و با عجله رفتن**
*** دست و پای و سر : تناسب یا مراعات نظیر * دست و دوست : جناس ناقص**
*** « م » در « دستم » ، متمم است . (به من دست نداد . برای من ممکن نشد) * شدم : رفتم**
***** توان رفتن به پیش معشوق برای من ممکن نشد ؛ به همین خاطرمدتی با پای پیاده به سوی او رفتم و مدتی هم در نهایت اشتیاق و عجله با سر دویدم . (با تمام وجود خود به سوی معشوق رفتم .)***

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم

*** لف و نشر : (رفتنش را با بصر ببینم و گفتنش را با سمع بشنوم .) * از پای تا به سر : مجازاً با تمام وجود**

*** سمع : گوش * بصر : چشم * مراعات نظیر : بین کلمات پا و سر ؛ سمع و بصر**

***** برای اینکه رفتن او را ببینم و گفتار او را بشنوم ، تمام وجودم به چشم و گوش تبدیل شد .***

من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت / کاول نظر به دیدن او دیده ور شدم

*** چشم نگاه داشتن : کنایه از نگاه نکردن * چشم . نگاه . نظر . دیدن . دیده ور : تناسب * دیده ور : بینا**

*** چشم : مجازاً نگاه و نظر * نگاه : ایهام تناسب (۱- نگهداری و مواظبت ۲- دیدن که با چشم تناسب دارد .)**

*** دیدن و دیده ور : جناس اشتقاقی**

***** من چگونه می توانم چشمم را ببندم و به او نگاه نکنم زیرا در اولین نگاه با دیدن او بینا شدم .***

بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان / مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم

*** بیزارم از وفای تو : نسبت به تو وفادار نبوده ام * مجموع : آسوده خاطر**

**** نسبت به تو وفادار نبوده ام اگر یک روز آسوده و آرام زندگی کرده باشم . (عاشق واقعی هرگز روی آرامش را نخواهد دید .)**

او را خود التفات نبودی به صید من / من خویشتن اسیر کمند نظر شدم

*** کمند نظر : اضافه ی تشبیهی (نظر و نگاه معشوق به یک کمند یا ریسمان تشبیه شده است که عاشق را در بند می کند .)**

*** التفات : توجه * صید و اسیر و کمند : مراعات نظیر یا تناسب**

***** معشوق توجهی به اسیرکردن و عاشق ساختن من نمی کرد ؛ من خودم اسیر و عاشق نگاه او شدم .***

گویند روی سرخ تو ، سعدی ، که زرد کرد ؟ / اکسیر عشق پر مسم افتاد و زر شدم

*** روی سرخ : کنایه از شادابی * زرد روی بودن : کنایه از ضعف و بیماری (عاشقی) * سرخ و زرد ؛ زر و مس : تناسب**

*** اکسیر : جوهری که ماهیّت اجسام را تغییر دهد و کامل تر سازد ؛ هر چیز مفید و کمیاب . کیمیا (ماده ای که فلزات را مانند طلا می ساخت .) * روی : ایهام تناسب (۱- چهره ۲- نام فلزی که با مس و زر تناسب دارد .) * مس : استعاره از وجود بی ارزش و مادی * زر : طلا * اکسیر عشق : اضافه ی تشبیهی (عشق مانند اکسیری است که وجود مسی و بی ارزش انسان را همانند طلا ، زرین و باارزش می کند .) * زر شدن : کنایه از باارزش شدن . به کمال و بلندی رسیدن**

*** زرد و زرد : جناس ناقص * حسن تعلیل (شاعر علت زرد روی بودن سعدی را عاشق بودنش می داند .)**

***** می گویند : ای سعدی ، چهره ی شاداب تو را چه کسی زرد و بیمارگونه کرد ؟ (باید بگویم که :) عشق همانند اکسیری در وجود بی ارزش من قرار گرفت و آن را همانند طلا زرین و ارزشمند ساخت .***

** خودآزمایی :

۱- در مصرع « از در درآمدی و من از خود به در شدم » ، منظور از عبارت « از خود به در شدم » چیست ؟

سرمست و بیهوش شدن . شیفته و عاشق شدن

۲- با توجه به مفهوم بیت سوم ، امروزه به جای کلمه ی « ساکن » چه کلمه ای به کار می برند ؟ آرام

۳- بیت « با صدهزار جلوه برون آمدی که من / با صدهزار دیده تماشا کنم تو را » با کدام بیت ارتباط معنایی دارد ؟

تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم / از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم

* درس هفتم * شعر حفظی

(بهار عمر)

ای خرّم از فروغ رُخَت لاله زار عُمر باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر

*** فروغ : نور و روشنی * فروغِ رخ : اضافه ی استعاری (رخ معشوق همانند چراغی است که فروغ و روشنی دارد .)**

*** لاله زارِ عمر : اضافه ی تشبیهی (تشبیه عمر به لاله زار) * باز آ : بازگرد * گلِ روی : تشبیه اضافی**

*** بهار عمر : تشبیه اضافی (تشبیه عمر به بهار) * لاله زار . گل . بهار : تناسب یا مراعات نظیر**

**** ای آنکه از چهره ی نورانی تو ، زندگی و عمر من ، خرّم و شاداب می شود ، بازگرد ؛ زیرا بدون چهره ی زیبای تو ، بهارِ زندگی من زرد و پژمرده شده است . (بهار به معنی شکوفه هم می تواند باشد .)**

از دیده گر سرشک چو باران چکد ، رواست کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

*** دیده : چشم * سرشک : اشک * تشبیه : سرشک به باران * روا : جایز * غم : مجازاً عشق**

*** تشبیه : روزگار عمر به برق * تناسب : دیده . سرشک / باران . برق**

**** اگر از چشم های من اشک همانند باران فرو ریزد جایز است ؛ زیرا در غمِ عشق تو ، عمر من همانند برق سپری شده است .**

این یک دو دم که مهلتِ دیدار ممکن است دریاب کارِ ما ، که نه پیداست کار عمر

*** دم : لحظه * مهلت : فرصت * کار ما : خواسته و آرزوی ما (دیدار معشوق) * کار عمر : سرانجام و پایان زندگانی**

**** این چند نفس که فرصت ملاقات میسّر است ، به کار و وضع ما (آرزو و خواسته ی ما) رسیدگی کن زیرا پایان کار زندگی معلوم نیست .**

تا کی می ِصبوح و شکر خوابِ بامداد ؟ هشیار گرد ، هان ! که گذشت اختیار عمر

*** می : شراب * صبوح : شراب صبحگاهی (غبوق : شراب شامگاهی) * شکر خواب : خواب شیرین (آرایه ی حس آمیزی) * اختیارِ عمر : بخش های برگزیده و دلخواه عمر (دوران جوانی) * اختیار : ۱. برگزیدن ۲ . برگزیده**

**** تا کی می خواهی به خوردن شراب صبحگاهی و خواب شیرین بامدادی بپردازی ؟! آگاه باش و از خواب غفلت و مستی بیدار شو ؛ زیرا بخش برگزیده ی زندگانی (ایّام جوانی) سپری شد .**

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد بی چاره دل ، که هیچ ندید از گذارِ عمر

*** دی : دیروز * گذار (مصرع اول) : گذرگاه . کوچه * گذار (مصرع دوم) : گذشتن و گذران**

*** دل : استعاره ی مکنیه و تشخیص ** دیروز معشوق از کوچه ای می گذشت و به ما توجهی نکرد . افسوس که دل بیچاره ی من در طول عمر خود هیچ لطف و توجهی از معشوق ندید .**

در هر طرف ز خیلِ حوادث ، کمین گهی است زان رو عنان گسسته دوانَد سوار عمر

*** خیل : گروه اسبان . گروه سواران * خیل حوادث : انبوهِ پیش آمدها * عِنان : افسار . مهار**

*** عنان گسسته : افسار گسسته . تند و سریع * سوارِ عمر : تشبیه عمر به سوار**

**** از هر طرف انبوه رویدادها و پیش آمدها در کمین انسان است . به همین خاطر عمر همانند سواری افسارگسیخته و شتابان در حرکت است . (تا حوادث بر او دست نیابند .)**

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار روز فراق را که نهد در شمار عمر ؟

*** عمر (مصرع اول) : ایهام دارد ؛ ۱ . زندگی . حیات ۲ . استعاره از معشوق * فراق : جدایی**

*** من بدون عمر زندگی می کنم و این جای تعجب نیست ؛ زیرا روز جدایی از معشوق جزء عمر به شمار نمی آید .**

(عمر راستین من ایّام وصال بود که به پایان رسیده است و اکنون که از یار جدا هستم جزء عمر و زندگی محسوب نمی شود .)

حافظ ! سخن بگوی که بر صفحه ی جهان این نقش مانَد از قلمت یادگار عمر

*** سخن : مجازاً از شعر * صفحه ی جهان : استعاره ی مکنیه (جهان همانند دفتری است که صفحه دارد .) ؛ تشبیه اضافی هم می توان گرفت . * نقش : اثر . تصویر (استعاره از شعر)**

**** ای حافظ شعر بگو زیرا در این جهان تنها شعر و سخن تو به عنوان یادگارِ زندگی ات باقی می ماند .**

***

**** خودآزمایی :**

۱- کلمه ی *بهار* را در بیت نخست توضیح دهید ؛

بهار در این بیت به معنی شکوفه (بهار نارنج) است .

۲- دو تشبیه در این غزل پیدا کنید و ارکان آن را بنویسید .

در متن درس بیان شده است .

۳- پیام بیت چهارم چیست ؛

مستی و خود را به بی خبری و ناآگاهی زدن ، بهترین دوران عمر یعنی جوانی را بدون استفاده ی مفید تباه می کند .

۴- درباره ی ارتباط واژگانی کلمه ی « خیل » با دیگر واژه ها در بیت ششم توضیح دهید .

خیل بعه معنی « گروه اسبان » با واژ ه های عنان و سوار مراعات نظیر یا تناسب برقرار می کند .

* درس هشتم *

(مجنون و عیب جو)

(از منظومه ی شیرین و فرهاد اثر وحشی بافقی)

به مجنون گفت روزی عیبجویی / که پیدا کن به از لیلی نکویی

* مجنون و لیلی : مراعات نظیر * عیبجو : صفت فاعلی مرکب مرخم (عیب جوینده)

* نکو : نیکو . فرد نیکو و زیبارو (صفت جانشین اسم در نقش مفعولی)

** روزی فردی عیبجو به مجنون گفت که زیبارویی بهتر از لیلی برای خود پیدا کن .

که لیلی گرچه در چشم تو حوری است / به هر جزئی ز حسن او قصوری است

* حور : این کلمه در عربی جمعِ « احور و حورا » است به معنی مرد و زن سیاه چشم بهشتی . در فارسی « حور » در معنی مفرد به کار رفته است و دوباره جمع بسته شده است ؛ مثل بیت زیر از سعدی :

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف / از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

* حرف « ی » در « حوری » و « قصوری » : یای نکره است .

* قصور : نقص و عیب و کاستی * حسن و قصور : تضاد

** هرچند لیلی در نظر تو همانند حور ، زیبا است ولی هر جزءِ از زیبایی های او عیب و نقصی دارد .

ز حرفِ عیب جو مجنون برآشفت / در آن آشفتگی خندان شد و گفت

* مصرع دوم : تناقض یا پارادوکس

** مجنون از از سخنان عیبجو ناراحت و برآشفته شد و در آن حالت خشم خندید و گفت :

اگر در دیده ی مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی

** اگر همانند مجنون عاشقانه بنگری ، فقط زیبایی لیلی را خواهی دید .

تو کی دانی که لیلی چون نکویی است / کزو چشمت همین بر زلف و رویی است

* چشم بر زلف و رو داشتن : کنایه از ظاهر بینی * زلف و روی : مجازاً ظاهر

** تو به زلف و چهره ی لیلی می نگری و ظاهربین هستی ، به همین خاطر زیبایی او را درک نخواهی کرد .

تو قد بینی و مجنون جلوه ی ناز / تو چشم و او نگاهِ ناوک انداز

* قد : مجازاً ظاهر * نگاه ناوک انداز : تشخیص (هر تشخیصی استعاره ی مکنیه نیز هست .)

* ناوک : نوعی تیر کوچک که آن را در غلاف آهنین گذارند و از کمان سر دهند تا دورتر رود .

** تو تنها قد و ظاهر لیلی را می بینی ولی مجنون ناز و کرشمه ی او را می بیند . تو تنها چشم او را می بینی ولی مجنون نگاه او را که همانند تیری در دلها فرو می رود ، می بیند .

تو مو بینی و مجنون پیچش مو / تو ابرو ، او اشارت های ابرو

* « و » در مصرع اول به معنی « در حالی که » است .

** تو ظاهر بین هستی و تنها ظاهر لیلی را می بینی ولی مجنون با نگاه عاشقانه ی خود ، عمق زیبایی لیلی را درک می کند .

دل مجنون ز شکّرخنده خون است / تو لب می بینی و دندان که چون است

* شکّرخنده : خنده ی شیرین . خنده ی جذاب و دلنواز (حس آمیزی)

* دل خون بودن : کنایه از بیقرار و شیفته بودن * شکر خنده : تشبیه خنده به شکر

* خون و چون : جناس ناقص * لب و دندان : مجازاً ظاهر

** مجنون از خنده های شیرین لیلی آشفته حال و بیقرار است در حالی که تو تنها لب و دندان و ظاهر خنده اش را می بینی .

کسی کاو را تو لیلی کرده ای نام / نه آن لیلی است کز من برده آرام

* نوع « را » در « او را نام » فک اضافه است . (نام او)

** کسی که نام او را لیلی گذاشته ای ، آن لیلی نیست که آرامش و صبر را از من ربوده است .

**** خودآزمایی :**

۱- تفاوت دید عیبجو و مجنون نسبت به لیلی چه بود ؟

مجنون عاشقانه به لیلی نگاه می کرد و عیب ها و زشتی های او را نمی دید ولی عیبجو تنها ظاهر بین و سطحی نگر بود .

۲- بیت « اگر بر دیده ی مجنون نشینی / به غیر از خوبی لیلی نبینی » چه مفهومی را دربر دارد ؟

نگاه عاشقانه ی عاشق نسبت به معشوق ، باعث می شود عیب های معشوق در نظر عاشق جلوه نکند .

۳- با توجه به ابیات زیر از مثنوی ، توصیف لیلی را از نظر وحشی بافقی با مولانا مقایسه کنید :

گفت لیلی را خلیفه کاین تویی / کز تو مجنون شد پریشان و غوی ؟!

از دگر خوبان تو افزون نیستی / گفت خامش چون تو مجنون نیستی

در هر دو شعر این مطلب مورد تأیید قرار گرفته است که مجنون که نمونه ی یک عاشق واقعی است ، به هیچ وجه عیب های معشوق خود یعنی لیلی را نمی بیند و با نگاه عاشقانه ی خود ، تنها خوبی و حسن را در چهره ی لیلی درک می کند . البته مولوی با ایجاز و خلاصه گویی و وحشی بافقی با اطناب و درازه گویی این مطلب را بیان کرده است .

۴- در بیت دوم این درس کلمه ی « حوری » باید حوری خوانده شود یا حور + یای نکره ؟ حور + یای نکره (یا وحدت)

* درس نهم *

(سپیده ی آشنا)

** تاریخ ادبیات :

* **محمدرضا حکیمی :** (از نویسندگان معاصر)

- عمده ی نوشته های او در زمینه ی **مسائل دینی و اعتقادی** است .

- **کاربرد ترکیب های تازه ، تشبیهات گسترده** و **استفاده از جلوه های طبیعی** از ویژگی های نثر اوست .

- از مشهورترین آثار او **ادبیات و تعهّد در اسلام** و **الحیاة** را می توان نام برد .

---

* **سیاهی شب سنگین شده :** حس آمیزی * **رعب آور :** ترسناک (رُعب : ترس . فَزَع)

* **نگاه وحشتناک غارها :** استعاره ی مکنیه و تشخیص (غار مانند انسانی است که نگاه دارد .)

* **صحرا خاموش بود :** استعاره ی مکنیه و تشخیص * **سایه ی مرگ :** استعاره ی مکنیه (مرگ مانند درختی است که سایه دارد .) * **دل سیاهی :** تشخیص و استعاره ی مکنیه * **نشیب :** سرازیری (متضاد فراز)

* **آرایه ی تشخیص و استعاره ی مکنیه در این درس بسیار فراوان است که از ذکر همه ی آنها درمی گذریم .**

* **غم اندود :** غم اندوده . صفت مفعولی مرکب مرخم . غم آلود * **حضیض :** نشیب . پستی (متضاد اوج)

* **کاخ و کوخ :** جناس ناقص (کوخ : خانه ای که از چوب و نی سازند .) * **فجایع :** جِ فجیعه . سختی ها . مصیبت ها . اندوه ها * **دخمه :** گور . سردابه ای که جسد مردگان را در آن نهند . * **معابد :** جِ معبد . عبادتگاه ها

* **سیاه دشت غمناک :** مجازاً دشت کربلا * **شداید :** جِ شدیده . سختی ها * **وهمناک :** ترسناک

* **سراپرده ی سوختگان :** خیمه ی یاران حسین * **عطش :** تشنگی * **رمق :** تاب و توان

* **سنگرداران عدالت :** یاران امام حسین * **چندشناک :** زشت و نفرت آور * **دژخیم : بدخو .** بدنهاد

* **پوشالی :** سست و بی بنیاد * **سُخره :** تمسخر و ریشخند * **موحش :** وحشتناک . ترس آور

* **تالیان :** تلاوت کنندگان . پیروان * **سحرکوشان در عبادت :** شب زنده داران و عابدان سحرخیز

* **طومار :** نامه ی بلند و سرگشاده * **تهجّد :** شب بیداری . شب زنده داری

* **چهره بر خاک ساییدن :** کنایه از سجده و عبادت کردن * **ای پایگاه عظمت ها و فضیلت ها :** منظور امام حسین

* **سپیده ی آشنا :** استعاره از واقعه ی عاشورا * **لاشه ی خاکی :** استعاره از کره ی زمین

** خودآزمایی :

۳- مقصود نویسنده از « دیشب » و « امشب » در جمله ی زیر چیست ؟

« دیشب تاریخ بشریت چنین شهدایی نداشت و امشب آنان در گذرگاهش خفته اند . »

دیشب : شب عاشورا امشب : شام غریبان (شب بعد از عاشورا)

۴- جمله ی مشهور امام حسین « اِن لم یکُن لکُم دینٌ ، فکونوا احراراً فی دنیاکُم » یعنی چه ؟

اگر دین ندارید ، لااقل در دنیاتان آزاده باشید .

۵- به نظر شما چرا این متن در بخش ادبیات غنایی آمده است ؟

چون از عواطف و احساسات انسانی سخن می گوید و نویسنده احساسات شخصی خود را درباره ی واقعه ی کربلا و حماسه ی عاشورا بیان کرده است .

---

* درس دهم *

(قلب مادر)

**** تاریخ ادبیات :**

*** ایرج میرزا :**

- شاعری است با زبانی چالاک و بیانی گرم و زنده و پوینده که از گفتار ساده ی روزانه ی مردم و تعبیرات آن ها به شیوه ی هنرمندانه بهره جسته است .

- قطعه ی قلب مادر او اصلاً ترجمه ای از یک قطعه ی آلمانی است که با استادی پرورده شده و به همین دلیل تأثیر عاطفی عمیقی بر خواننده می گذارد .

داد معشوقه به عاشق پیغام / که کند مادر تو با من جنگ

* معشوق و عاشق : آرایه ی اشتقاق

هرکجا بیندم از دور کند / چهره پرچین و جبین پر آژنگ

* نقش دستوری « م » در « بیندم » : مفعول * مصرع دوم : کنایه از عصبانی و خشمگین شدن

* جبین : پیشانی * آژنگ : چین و شکنی که به واسطه ی خشم به چهره و ابرو و پیشانی افتد .

* چهره و جبین / چین و آژنگ : مراعات نظیر

با نگاه غضب آلود زند / بر دل نازک من تیر خدنگ

* خدنگ : درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر و ... می ساختند .

* نگاه غضب آلود به تیر خدنگ تشبیه شده است . * دل نازک : کنایه از دل رنجور و حسّاس

** نگاه خشم آلود مادر تو مانند تیری است که بر دل حساس و زودرنج من وارد می آید .

از در خانه مرا طرد کند / همچو سنگ از دهن قلماسنگ

* طرد کردن : راندن . دور کردن * تشبیه مرکب : مصرع اول مشبه است و مصرع دوم مشبه به .

* قلماسنگ : قلاسنگ . فلاخن . وسیله ای که با آن سنگ می اندازند . * دهن قلماسنگ : استعاره مکنیه و تشخیص

* سنگ و قلماسنگ : مراعات نظیر

مادر سنگ دلت تا زنده است / شهد در کام من و توست شرنگ

* سنگ دل : کنایه از بی رحم * شهد : شیرینی . عسل * کام : دهان * شرنگ : زهر . سم . هر چیز تلخ

* شهد و شرنگ : تضاد * مصرع دوم : کنایه از ناراحت و ناکام بودن . تلخ بودن زندگی

نشوم یک دل و یک رنگ تو را / تا نسازی دل او از خون رنگ

* یک دل و یک رنگ : کنایه از صمیمی و دوست * مصرع دوم : کنایه از کشتن

** تا زمانی که او را نکشی ، من نسبت به تو صمیمی و وفادار نخواهم بود .

گر تو خواهی به وصالم برسی / باید این ساعت ، بی خوف و درنگ

روی و سینه ی تنگش بدری / دل برون آری از آن سینه ی تنگ

* بی خوف : بدون ترس * درنگ : تأخیر و صبر و تأمل * روی : بروی دل : قلب

گرم و خونین به منش باز آری / تا برد ز آینه ی قلبم زنگ

* « ش » در « منش » : نقش مفعولی دارد . * آینه ی قلب : اضافه ی تشبیهی

* مصرع دوم : کنایه از از بین رفتن ناراحتی و احساس آرامش یافتن

** قلب مادرت را در حالی که گرم و خونین است ، برای من بیاوری ، تا هرگونه ناراحتی را از دل من پاک کند .

عاشق بی خرد و ناهنجار / نه بل آن فاسق بی عصمت و ننگ

* ناهنجار : غیر طبیعی . گمراه و نادرست * بل : بلکه * فاسق : گناهکار

* بی عصمت : ناپاک . بی حیا . گناهکار (عصمت : پاکی و پاکدامنی) * ننگ : رسوا و گمراه

حرمت مادری از یاد ببرد / مست از باده و دیوانه ز بنگ

* بنگ : ماده ی مخدر که از شاه دانه به دست می آید . حشیش * باده و بنگ / مست و دیوانه : مراعات نظیر

رفت و مادر را افکند به خاک / سینه بدرید و دل آورد به چنگ

* کل بیت : کنایه از کشتن مادر

قصد سرمنزل معشوقه نمود / دل مادر به کَفَش چون نارنگ

* کف : مجازاً دست * نارنگ : مطلق مرکبات و میوه های آن . نارنج * دل مادر به نارنگ تشبیه شده است .

از قضا خورد دم در به زمین / و اندکی رنجه شد او را آرنگ

* آرنگ : آرنج ** اتفاقاً جلوی در به زمین افتاد و کمی آرنجش زخمی و مجروح شد .

آن دل گرم که جان داشت هنوز / اوفتاد از کف آن بی فرهنگ

از زمین باز چو برخاست نمود / پی برداشتن دل آهنگ

* آهنگ نمودن : قصد کردن ** وقتی از زمین بلند شد ، دوباره قصد برداشتن قلب مادر را کرد .

دید کز آن دل آغشته به خون / آید آهسته برون این آهنگ

* دل : استعاره ی مکنیه و تشخیص

آه دست پسرم یافت خراش / وای پای پسرم خورد به سنگ

* دست و پا : مراعات نظیر

** خود آزمایی :

۲- کدام خصوصیت ، این شعر را در ردیف اشعار غنایی قرار می دهد ؟

وجود احساس و عشق مادرانه نسبت به فرزند

۳- چرا شاعر ، جوان عاشق را بی فرهنگ می داند ؟

چون حرمت مادرش را از یاد برد .

* شرح درس یازدهم *

**** تاریخ ادبیات :**

*** استاد علّامه سید محمد حسین طباطبایی :**

- تفسیر ارزشمند « المیزان » و « اصول فلسفه و روش رئالیسم » از آثار اوست .

- او خطی خوش داشت و اشعار عرفانی می سرود .

(کیش مهر)

همی گویم و گفته ام بارها / بود کیش من مهر دلدارها

* کیش : دین و آیین * مهر : محبت . دوستی . عشق * دلدار : دلبر و معشوق

** بارها گفته ام ، باز هم می گویم که دین من ، عشق و دوستی نسبت به دلبر و معشوق است .

پرستش به مستی است در کیش مهر / برون اند زین جرگه هشیارها

* کیش مهر : ایهام دارد : ۱- آیین عشق و دوستی ۲- آیین مهر (خورشید) پرستی * جرگه : گروه . دسته

* هشیارها : کسانی که عارف و عاشق واقعی نیستند . (عاشق واقعی کسی است که عقل مادی خود را از دست داده و از خود بیخود است .)

** در آیین عشق ، پرستش ، با مستی و از خود بیخود شدن ممکن است و هوشیاران و عاقلان جزءِ گروه عاشقان نیستند .

به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افگارها

* دل افگاران : عاشقان . دلسوختگان راه عشق (افگار : زخمی و مجروح) * مصراع اول : مجازاً لذت ها ی دنیوی

** عاشقان و دلسوختگانِ راه عشق ، به شادی و آسایش و خوردن و خوابیدن (لذّات دنیوی) توجهی ندارند .

کشیدند در کوی دلدادگان / میان دل و کام ، دیوارها

* دل داده : عاشق * کام : خواسته و آرزو (مجازاً تمایلات نفسانی و دنیوی) * واج آرایی (تکرار حرف د)

* بین چیزی دیوار کشیدن : کنایه از فاصله انداختن بین دو چیز و دور کردن آن دو از هم * دیوار : مجازاً مانع

** در کوی عاشقان ، بین دل و آرزوهایشان موانعی ایجاد ایجاد کردند . (عاشقان از خواسته های دنیوی و تمایلات نفسانی به دورند .)

چه فرهادها مرده در کوه ها / چه حلّاج ها رفته بر دارها

* فرهاد وحلّاج : نماد عاشقان حقیقی * حلاَج : در لغت یعنی « پنبه زن »

* آرایه ی تلمیح (اشاره به داستان عاشقی فرهاد نسبت به شیرین و به دار کشیده شدن حلّاج)

* بین « حلاج » و « دار » همچنین « فرهاد » و « کوه » ، مراعات نظیر یا تناسب وجود دارد .

** در راه عشق ، عاشقانی زیادی همانند فرهاد در کوه ها جان باخته اند و همانند حلّاج به دار کشیده شده اند .

چه دارد جهان جز دل و مهر یار / مگر توده هایی ز پندارها

* دل : مجازاً عشق و دلدادگی ** جهان به غیر از عشق و دلدادگی نسبت به محبوب ، چیزی جز خیالات باطل ندارد .

(به جز عشق و دوستی نسبت به یار ، هر چه در جهان است ، تصور و خیالی باطل بیشتر نیست .)

ولی رادمردان و وارستگان / نبازند هرگز به مردارها

* رادمرد : جوانمرد * وارستگان : کسانی که از دام دنیا و تن رسته اند . آزادگان . عاشقان
* نبازند : نمی پردازند . توجهی نمی کنند . * مردارها : استعاره از دنیا و لذات و خواسته های دنیوی
* « مردار » تلمیح دارد به این سخن حضرت علی : (الدنیا جیفه و انتم الکلاب = دنیا مانند مردار است و شما مانند سگان)
** ولی جوانمردان و آزادگان (عاشقان حقیقی) هرگز به دنیا توجهی نمی کنند .

مِهین مهرورزان که آزاده اند / بریزند از دام جان تارها

* مهین : بزرگ ترین . بزرگ * مهرورزان : عاشقان * دام : استعاره از جسم خاکی (که همانند دامی برای جان است .)
* تارها : استعاره از تعلقات دنیوی * بین دام و تار ، مراعات نظیر است .
** عاشقان بزرگی که از بندِ دنیا و تن آزادند ، تعلقات دنیوی و خواهش های نفسانی را از خود دور می کنند .

به خون خود آغشته و رفته اند / چه گل های رنگین به جوبارها

* به خون خود آغشتن : کنایه از شهید شدن * گل های رنگین : استعاره از عاشقان شهید
* جوبار (جویبار) : استعاره از دنیا و زندگی
** چه بسیار عاشقانی که در زندگی دنیایی شهید شدند و در راه یار فنا گشته اند .

بهاران که شاباش ریزد سپهر / به دامان گلشن ز رگبارها

* شاباش : شادباش . طلا یا پولی که بر سر عروس یا داماد می ریزند ؛ (« رگبار » به « شاباش » تشبیه شده است .)
* سپهر : استعاره مکنیه و تشخیص (چون شاباش ریختن که از ویژگی های انسان است ، به سپهر نسبت داده شده است .)
* دامان گلشن : اضافه ی استعاری (استعاره مکنیه) و تشخیص * « ان » در « بهاران » پسوند زمان است ؛ هنگام بهار
** هنگام بهار که آسمان قطرات باران را به عنوان شاباش بر سر گلزار می ریزد ،

کشد رخت ، سبزه به هامون و دشت / زند بارگه ، گل به گلزارها

* رخت به جایی کشیدن : کنایه از سفر کردن . کوچ کردن . نقل مکان کردن * هامون : دشت و صحرا
* بارگه زدن : کنایه از ساکن شدن * بارگه : بارگاه . سراپرده . کاخ شاهی . خیمه ی پادشاهی
* بین سبزه . گل . گلزار ، مراعات نظیر وجود دارد . ** دشت و گلزار ، پر از سبزه و گل می شود .

نگارش دهد گلبن جویبار / در آیینه ی آب ، رخسارها

* نگارش : اسم مصدر از مصدر نگاریدن . آرایش کردن * گلبن : بوته ی گل * آیینه ی آب : اضافه ی تشبیهی
* گلبن جویبار : استعاره مکنیه و تشخیص (چون نگارش و آرایش رخسار به گلبن نسبت داده شده است .)
** بوته ی گل در کنار جوی ، رخسار خود را در آب می آراید .

رود شاخ گل در بر نیلفر / برقصد به صد ناز گلنارها

* نیلفر : نیلوفر . گیاهی است پیچنده با گل هایی شبیه شیپور * گلنار : گل انار
* بین گل . نیلفر و گلنار ، مراعات نظیر است .
* شاخ گل و گلنار : استعاره مکنیه و تشخیص (چون رفتن به شاخ گل و رقصیدن به گلنار نسبت داده شده است .)
** (در فصل بهار) شاخه ی گل سرخ در آغوش گل نیلوفر می رود و گل انار با ناز فراوان می رقصد .

دَرَد پرده ی غنچه را بادِ بام / هَزار آورد نغز گفتارها

* پرده ی غنچه : اضافه ی تشبیهی * بام : بامداد . صبحگاه * هزار : بلبل . هزاردستان
* نغز : زیبا . شیرین * باد و بام : جناس ناقص

* پرده ی غنچه را دریدن : کنایه از شکوفا کردن گل (پرده دریدن : کنایه از آشکار کردن راز . رسوا کردن)
** (هنگام بهار) باد صبحگاهی ، غنچه ی گل ها را باز و شکوفا می کند و بلبل نیز آواز دلنشین و زیبایی سر می دهد .

به یادِ خمِ ابروی گل رخان / بکش جام در بزم می خوارها

* گل رخان : زیبارویان * می خوارها : استعاره از استعاره از عارفان و عاشقان الهی * جام : مجازاً شراب
* جام . بزم . می خوارها : تناسب * خم ابرو : مجازاً زیبایی (ابروی خمیده)
** به یاد زیبایی زیبارویان ، در مجلس عاشقان سرمست الهی ، شراب عشق و معرفت را بنوش . (در مجلس عاشقان و عارفانِ سرمست ، شراب عشق الهی را بنوش .)

فریب جهان را مخور زینهار / که در پای این گل بود خارها

* زینهار : آگاه باش * گل و خار : تضاد و تناسب * گل : استعاره از جهان و خوشی های آن
* خار : استعاره از سختی های دنیا * پای این گل : استعاره ی مکنیه و تشخیص
** آگاه باش که فریب دنیا را نخوری زیرا به همراه هر خوشی آن ، سختی و ناخوشی نیز وجود دارد .

پیاپی بکش جام و سرگرم باش / بِهِل گر بگیرند بیکارها

* سرگرم باش : ایهام دارد : ۱- مشغول باش ۲- از این مستی ، گرم و پرنشاط باش .
* بِهِل : بگذار . رها کن ؛ از مصدر هلیدن و هشتن * بگیرند : خرده و ایراد بگیرند . سرزنش کنند
* جام : مجازاً شراب * بیکارها : آدم های بی بهره از عشق . خرده گیران
** پیوسته از شراب عشق و معرفت الهی بهره مند شو و از مستی آن ، گرم و پرنشاط باش . بگذار آدمهایی که از عشق بهره ای نبرده اند ، از تو خرده بگیرند و تو را سرزنش کنند . (همیشه سرمست شراب عشق و معرفت باش و به سرزنش و نکوهش خرده گیران اعتنایی مکن .)

** خودآزمایی :

۱- به نظر شاعر ، کمال پرستش در چیست ؟ *در سرمستی و شور و شوق عارفانه .*

۲- این بیت حافظ « نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست / عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد » با کدام بیت ارتباط معنایی دارد ؟
به شادی و آسایش و خواب و خور / ندارند کاری دل افگارها

۳- منظور شاعر از « شاباش بهاری » چیست ؟ *باران*

۴- مضمون این بیت از حافظ « با صبا در چمن لاله سحر می گفتم / که شهیدان که اند این همه خونین کفنان ؟ » یادآور کدام بیت است ؟ *به خون خود آغشته و رفته اند / چه گل های رنگین به جویبارها*

** تاریخ ادبیات :

* **امام خمینی :** *- از جمله آثار او می توان به* ***« چهل حدیث »*** *اشاره کرد .* *- غزل زیر از ایشان است .*

(رنج بی حساب)

بهار آمد و گلزار نور باران شد چمن ز عشق رخ یار ، لاله افشان شد

**** فصل بهار فرا رسید و باغ و گلزار نورانی شده است . سبزه و چمن از عشق چهره ی یار ، گل لاله را نمایان ساخته است . (فصل بهار با تمام زیبایی هایش نشانگر چهره ی نورانی حق تعالی است .)**

سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو جمال یار ز گل برگِ سبز ، تابان شد

**** آواز عاشقی را از پرندگان باغ بشنو . زیبایی یار از گلبرگ های سبزِ گلها و سبزه ها نمایان شده است .**

(تمام طبیعت و موجودات ، عاشق خداوند و تسبیح گوی اویند و زیبایی حق را نمایان می کنند .)

ندا به ساقیِ سرمستِ گل عذار رسید که طَرفِ دشت چو رخسارِ سرخِ مستان شد

*** به ساقیِ سرمستِ سرخ چهره خبر رسید که دشت و صحرا (به خاطر رویش انواع گلها) همانند چهره ی مستان ، سرخ شده است .**

به غنچه گوی که از روی خویش پرده فکن که مرغِ دل ز فراق رُخَت پریشان شد

*** غنچه : استعاره ی مصرحه از معشوق که همانند غنچه از چشم ها پنهان است . (حق)**

*** پرده افکندن : کنایه از آشکار کردن * مرغ دل : تشبیه دل به مرغ**

**** به غنچه (معشوق) خبر دهید که چهره ی خود را نشان دهد زیرا دل ما از دوری دیدن چهره ی تو پریشان شده است .**

ز حال قلب جفا دیده ام مپرس مپرس چو ابر از غم دلدار اشک ریزان شد

**** از حال و وضع دل ستم کشیده ام سوال نکن زیرا همانند ابر از غم یار (حق) اشک ریزان و اندوهگین است .**

***

** خودآزمایی :

۱- بیت دوم به کدام مفاهیم عرفانی اشاره دارد ؟

در عرفان سرود پرندگان و زیبایی طبیعت همگی نشانگر عشق به حضرت حق و نمایانگر جمال و جلال اوست .

۲- درباره ی آرایه های بیت پایانی غزل توضیح دهید .

* قلب : استعاره ی مکنیه و تشخیص * تشبیه : قلب به ابر * اشک ریزان شد : کنایه از اندوهگین شد .

❊ درس دوازدهم ❊

(رباعی و دوبیتی دیروز) :

هر سبزه که بر کنار جویی رُسته است / گویی ز لب فرشته خویی رُسته است

پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی / کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است (خیّام)

* رسته است : روییده است * جوی و خوی : جناس ناقص * فرشته خو : کنایه از انسان پاک سیرت و زیبا رو
* تا : شبه جمله است ؛ به معنی زنهار . آگاه باش (به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری ، بسا کسا که به روز تو آرزو مند است)
* لاله رو : کنایه از زیبارو * در بیت دوم حسن تعلیل وجود دارد . (مصرع دوم دلیل شاعرانه ی ادعای شاعر در مصرع اول است .) * این یک رباعی است .
** هر سبزه ای که بر کنار جوی آبی روییده است ، انگار منشأ پیدایش آن لب انسان پاک سرشت و زیبارویی بوده است .
** مواظب باش که از روی خواری و حقارت پا بر سر سبزه نگذاری زیرا آن سبزه از خاک بدن انسان زیبارویی روییده است .

اندر دل بی وفا غم و ماتم باد / آن را که وفا نیست ز عالم کم باد

دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد / جز غم که هزار آفرین بر غم باد (مولانا)

* باد : باشد (فعل دعایی در معنی نفرین) * « غم » در مصراع اول : غم و اندوه دنیایی است .
* « غم » در مصراع چهارم : به معنی عشق و غم عشق است . * غم و کم : جناس ناقص
* این شعر در قالب رباعی است .

مکن کاری که بر پا سنگت آیو / جهان با این فراخی تنگت آیو

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند / تو را از نامه خواندن ننگت آیو (بابا طاهر)

* آیو : آید * فراخ : گشاد و گسترده * جهان بر کسی تنگ آمدن : کنایه از دچار مشکل و سختی شدن
* سنگ بر پا آمدن : کنایه از دچار سختی و دشواری شدن * نامه خوانان : مجازاً فرشتگان
* نامه : مجازاً کارنامه ی اعمال انسان * فردا : مجازاً روز قیامت * سنگ و تنگ : جناس ناقص
* « ت » در « سنگت » مضاف الیه « پا » است (بر پایت سنگ آید .)
* « ت » در « تنگت » نقش متمم دارد . (برای تو تنگ شود .)
* این شعر در قالب دوبیتی است .

(رباعی و دوبیتی امروز) :

مرغ نغمه خوان

سحر بر شاخسار بوستانی / چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی

برآور هرچه اندر سینه داری / سرودی ، ناله ای ، آهی ، فغانی (اقبال لاهوری)

* مرغ نغمه خوان : استعاره ی مکنیه و تشخیص
* قالب این شعر دوبیتی است .

گم کرده ی دیرین

بیا ای دل از این جا پر بگیریم / ره کاشانه ی دیگر بگیریم

بیا گم کرده ی دیرین خود را / سراغ از لاله ی پرپر بگیریم (قیصر امین پور)

* ای دل : استعاره ی مکنیه و تشخیص * این جا : منظور این دنیا است .

* پر گرفتن : کنایه از رفتن و سفر کردن * کاشانه ی دیگر : استعاره از عالم آخرت

* گم کرده ی دیرین : استعاره از محبوب و معشوق (خدا) * لاله ی پرپر : استعاره از شهید

* قالب این شعر دوبیتی است .

نشان سرافرازی

کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت / با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا ، کسی چون تو شگفت / حیثیّت مرگ را به بازی نگرفت (حسن حسینی)

* پاک بازی : ایثار و ازخود گذشتگی * حیثیّت مرگ : اضافه ی استعاری (استعاره ی مکنیه) و تشخیص

* حیثیّت کسی را به بازی گرفتن : کنایه از خوار و حقیر نمودن . مسخره و تحقیر نمودن *قالب این شعر : رباعی

** ای شهید ، هیچ کس مانند تو راه ایثار و ازخود گذشتگی را در پیش نگرفت و هیچ کس مثل تو با زخم و مجروحیت ، نشان و مدال سربلندی و سرافرازی دریافت نکرد .

** ای شهید دلاور ، شگفت آور است که قبل از این هیچ کس مانند تو مرگ را به تمسخر نگرفت و آن را کوچک و خوار ننمود .

** خودآزمایی :

۱- در رباعی مولانا میان « غم » در مصراع اول و مصراع چهارم چه تفاوت معنایی وجود دارد ؟

* غم در مصراع اول : ناراحتی و اندوه * غم در مصراع دوم : عشق

۲- شاعر در مصراع « با زخم نشان سرفرازی نگرفت » چه ارتباطی میان « زخم » و « نشان » ایجاد کرده است ؟

زخم شهید را مانند نشان و مدالی دانسته است . (رابطه ی شباهت)

(درآمدی بر حسب حال / زندگی نامه)

** تاریخ ادبیات :

* حسب حال (اتو بیوگرافی) چیست ؟ خاطرات و یادداشت هایی که شخص درباره ی گزارش احوال خود می نویسد .

* حسب حال : سرشار از نکات و لطایف تاریخی ، اجتماعی ، سیاسی و ادبی است .

* گاه خاطره نویس ، حوادث عصر خویش و حتی افکار و احوال درونی خویش را آن چنان با صمیمیت و صداقت به تصویر می کشد که اثر وی به اعتراف گونه ای ماندنی و باارزش تبدیل می شود ؛ مانند : « المنقذ من الضلال » از امام محمد غزالی

* نمونه هایی از حسب حال نویسی در زبان فارسی :

۱ – بدایع الوقایع از محمود واصفی

۲– حیات یحیی از حاج میرزا یحیی دولت آبادی

۳– شرح زندگانی من از عبداللّه مستوفی

۴– روزها از محمد علی اسلامی ندوشن

۵– از پاریز تا پاریس از دکتر باستانی پاریزی

* از نمونه های برجسته ی جهانی حسب حال :

۱ – الایّام اثر دکتر طه حسین

۲ – دانشگاه های من اثر ماکسیم کورکی

* زندگی نامه (بیوگرافی) چیست ؟ کتاب هایی که درباره ی زندگی مشاهیر و بزرگان دین و دانش و ادب است .

* تفادت حسب حال با زندگی نامه : حسب حال را نویسنده در شرح احوال خود می نویسد ولی زندگی نامه را نویسنده در شرح زندگی دیگران می نویسد .

* زندگی نامه ها برحسب محتوا انواعی دارد :

۱ – سیره و مغازی ۲– شرح حال انبیای الهی ۳– شرح حال ائمه و بزرگان دین ۴– تذکره

* سیره و مغازی : گزارش زندگی و جنگ های پیامبر اسلام است . مانند :

۱ – « سیره ی رسول اللّه » از قاضی ابرقو ۲– « سیرت رسول اللّه » از دکتر عباس زریاب خویی

* شرح حال انبیای الهی ؛ مانند : قصص الانبیای ابواسحاق نیشابوری

* شرح حال ائمه و بزرگان دین :

۱ – زندگانی علی بن الحسین از دکتر سید جعفر شهیدی ۲– قصص العلمای تنکابنی

* کتب تذکره : که شرح و ترجمه ی احوال مشایخ صوفیّه یا شاعران است ؛ مانند :

۱ – تذکره الاولیای عطار ۲– تذکره ی لباب اللباب محمد عوفی ۳– تذکره الشّعرای دولتشاه سمرقندی

* در چند دهمه ی اخیر برای بزرگداشت شخصیت های مذهبی ، ادبی و علمی یادنامه هایی فراهم آمده است .

* نمونه هایی از زندگی نامه ی مشاهیر علم و ادب که به شیوه ی نو نوشته شده است :

۱ – پله پله تا ملاقات خدا (شرح حال مولانا) نوشته ی عبدالحسین زرین کوب

۲– پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد (درباره ی نظامی) اثر دکتر عبد الحسین زرین کوب

۳– فرار از مدرسه (شرح حال امام محمد غزالی) از دکتر عبدالحسین زرین کوب

۴– شرح احوال و آثار رودکی از استاد سعید نفیسی

۵– غزالی نامه (شرح حال امام محمد غزالی) از استاد جلال الدین همایی

درس سیزدهم

(چند حکایت از اسرار التوحید)

** تاریخ ادبیات :

** محمد بن منور :

– نواده ی ابو سعید ابو الخیر ، عارف نامی قرن پنجم

– محمد بن منور ، کتاب « اسرار التوحید » را در احوال جد خود ، ابوسعید ابو الخیر ، نوشته است .

– این کتاب نمونه ای از شرح حال نویسی است .

– موضوع آن احوال ، اقوال و کرامات ابوسعید ابوالخیر است .

– به شیوه ی داستانی نوشته شده است .

**** غرور شکنی :**

* در این عهد : در این زمان . در این روزگار * قدّس الله روحه : خداوند روحش را پاک گرداند .

* بی خویشتن نشسته بود ، خواجه وار و پای بِگرد کرده : بی توجه و بی اختیار (آزاد و گستاخ وار) و با غرور و چهار زانو نشسته بود .

(بی خویشتن : راحت و آزاد و گستاخ وار / خواجه وار : مانند بزرگان . با غرور / پای بگرد کرده : در حالت چهار زانو)

* شیخ ما را چشم بر وی افتاد : چشم شیخ ما بر وی افتاد . شیخ ما او را دید (نوع « را » فک اضافه است .)

* شیخ با کسی خلقی بکرد در میان مجلس : شیخ در ضمن سخنرانی با کسی شوخی و مزاح کرد .

* کُناد : فعل دعایی است . (کُنَد . جای دهد .) * نباید : لازم نیست .

* ما را بهشت نباید با مشتی لنگ و لوک و درویش : اگر ما با عده ای ضعیف و ناتوان و فقیر همراه باشیم ، بهشت به درد ما نمی خورد . (و برای ما خوشایند نیست .) * لنگ و لوک : آن که پا و دستش معیوب باشد . مجازاً ضعیف و ناتوان

* ما را در دورزخ باید : دوزخ شایسته ی ما است .

* شیخ بو عبدالله بشکست : شیخ ابو عبدالله شکسته خاطر شد . پست و خوار شد .

* با خویش رسید : به خود آمد . متوجه اشتباه خود شد .

* دانست که تَرَکی عظیم از وی در وجود آمد : فهمید که اشتباه بزرگی کرده است . (تَرَک : شکاف ؛ کنایه از اشتباه و خطا)

* او را تصدیق کرد : او و سخنش را تأیید کرد .

**** مستوجب آتش : (فروتن بودن)**

* به محله ای فرو می شد : به محله ای می رفت . (وارد می شد .) * بازو به هم : با او همراه بودند .

* شیخ فارغ بود و هیچ متأثر نگشت : شیخ بی توجه و آسوده بود و اصلاً ناراحتی نکرد .

* جمع در اضطراب آمدند : آن گروه و همراهان ناراحت و پرآشفته شدند .

* این سرای باز کنیم : این خانه را خراب کنیم .

* کسی که مستوجب آتش بود به خاکستر با زو قناعت کنند ، بسیار شکر واجب آید : کسی که شایسته ی آتش بود ، فقط خاکستر بر او بریزند ، بسیار شکر و سپاس لازم است . (با زو : با او)

* جمع جمله را وقت خوش گشت : وقت و حال همه ی جمع خوش گشت . (همه ی افراد خوشحال شدند .) (نوع را : فک اضافه ؛ زیرا ترکیب « جمع جمله را وقت » یعنی « وقتِ جمله یِ جمع ») (جمله : همه)

**** انسان راستین : (نفی گوشه گیری و نکوهش دنیاگریزی بیهوده)**

* سهل است : آسان است . * چغزی : یک چغز . (چغز : قورباغه) * صعوه : پرنده ای کوچک به اندازه ی گنجشک
* زغن : کلاغ * این چنین چیزها را چندان قیمتی نیست : این چیزها زیاد ارزش ندارد . * بخسبد : بخوابد
* زن خواهد : ازدواج کند * با خلق درآمیزد : با مردم معاشرت و رفت و آمد داشته باشد .

**** بهترین خلق : (نباید به ظاهر مردم حکم کرد و او را گناهکار دانست .)**

* اختیار کند : انتخاب کند . * این یگانه را بگویید : به این فرد یکتا و نمونه بگویید
* فسق : انجام عمل زشت و ناروا *به کویی فرو می شد : به محله ای وارد می شد .
* فجور : گناه کردن . روی گردانی از حق . بدکاری و تبهکاری = فِسق
* انگشت نمای : کنایه از مشهور و رسوا
* روا بُوَد که او را قدری و پایگاهی بُوَد : ممکن است که او (نزد خدا) ارزش و مقام بلندی داشته باشد .
* به قول مردمان خطی به وی فرو نتوان کشید : با توجه به حرف مردم نمی توان بر او ایراد گرفت و او را گناهکار دانست .
* به این که مرا خلق اختیار کردند که بهترین خلقی ، غرّه نتوان گشت : به خاطر اینکه مردم من را بهترین خلق انتخاب کردند ، نباید فریفته و مغرور شد .
* چون هرچه کنم به گمان خواهد بود ؛ این گمان در حق خویش برم بهتر : زیرا هر کاری کنم ، از روی حدس و گمان خواهد بود ؛ بنابراین این حدس و گمان (انتخاب بدترین مردم) را به خودم نسبت دهم ، بهتر است .
* دستار : عمامه . شال . دستمال

** خودآزمایی :

۱- با توجه به حکایت غرور شکنی ، منظور شیخ ابوسعید از ترجیح جهنم بر بهشت چه بود ؟
آگاه کردن ابوعبداللّه و شکستن غرور او (می خواست ابوعبداللّه را به صورت غیر مستقیم بفهماند که جهنم جای متکبران و مغرور هاست . پس غرور را کنار بگذار .)
۲- حضرت علی در خطبه ی متّقین می فرماید : « از نشانه های پرهیزگاران این است که پیوسته خود را متهم می دارند . »
مصداق این سخن را در کدام حکایت می توان دید ؟ بهترین خلق
۳- کدام عبارت متن معادل اصطلاح امروزی « برچسب زدن به کسی» است ؟ خطی به وی فرو نتوان کشید .
۴- در کدام حکایت ، شیخ ابوسعید ، گوشه نشینی و زهد منفی را نکوهش می کند ؟ انسان راستین
۵- با توجه به مجموعه ی حکایات ، شیوه ی رایج تربیت مریدان توسط عرفا و اولیا چگونه بوده است ؟
به صورت غیر مستقیم و عملی
۶- مفهوم جمله ی « این گمان در حق خویش برم ، بهتر » چیست ؟ یعنی اگر نسبت به خودم بدگمان باشم ، بهتر است . (تواضع و فروتنی فرد را می رساند که خود را بیش از دیگران در معرض گناه و بدی می داند .)
زمانی که پیامبر از کوچه ای می گذشت ، زنی که با ابولهب همدست بود ، بر سر پیامبر خاکستر ریخت . ولی پیامبر صبورانه از آن جا گذشت .

شرح درس بیست و دوم

(بارقه های شعر فارسی)

* پارقه : درخشش . درخشندگی . درخشنده (از ریشه ی برق) * متمکّن : ثروتمند . قدرتمند

* کبوده : نام دهی است . مخفف « کبود دِه » (در زبان فارسی ۳ به عنوان مثالی برای فرایند واجی کاهش یا ادغام آمده است .)

* نمی دانست در کجا ریشه بدواند : نمی دانست در کجا ساکن شود و زندگی کند . * تحفه : ارمغان و هدیه * بی شائبه : بدون شک و عیب و نقص * مشیّت : خواست و اراده

* هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ی ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیّت الهی می پذیرفت : (منظور از این جمله توکل و ایمان مردم است که همه چیز را خواست و اراده ی خداوند می دانند .) * بُخل : خسیس بودن و فرومایگی

* بر سر هم : روی هم رفته * نکبت بار : رنج آور . دشوار . همراه با بدبختی * عاری : به دور . خالی * طبخ : آشپزی * پنجره ی کذا : پنجره ی ذکر شده . آن پنجره * خشک : کنایه از جدی

* دایره ی مسائل روزمره : محدوده ی ... * عوارض : جِ عارضه . پیشامدها و اتفاقات * وِرد : ذکر

* لطایف : جِ لطیفه . نکته های باریک و جالب

* سعدی که انعطاف جادوگرانه ای دارد ، آن قدر خود را خم می کند که به حد فهم ناچیز کودکانه ی من برسد : منظور نوع بیان سعدی است که همه می توانند سخن او را دریابند و بفهمند . (انعطاف : نرمش)

* این شیخ همیشه شاب : این پیر همیشه جوان (منظور سعدی) (آرایه ی پارادوکس یا تناقض)

* چشم عقاب بودن : کنایه از تیزبین و دقیق نظر بودن

* هیچ حفره ای از حفره های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد : (یعنی سعدی تمام زوایای زندگی ایرانیان را می شناسد .)

* تشرّع : دینداری (البته مقیّد به ظاهر دین بودن) (متضاد عرفان)

* شوریدگی : دیوانگی و آشفتگی فکری (متضاد عقل)

* این همدم کودک و دست گیر پیر : منظور سعدی و آثارش

* سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد : نشان دهنده ی ویژگی « سهل و ممتنع بودن » سخن سعدی است . (تناقض) * صافی : تصفیه کننده . پالایش کننده

* سحّار : بسیار سحر کننده . جادوگر * این صافی سحّار اوست که سخن را می پالاید : استعداد سحرآمیز و ذوق بالای سعدی است که سخن زیبا و نازیبا را از هم جدا می کند . (بهترین سخن را بیان می کند .) * قصیر جثّه : کوتاه قد

* جوانه های تخیل مرا با نسیم بسیار جان بخشی بارور می کردند : یعنی نیروی تخیل را در من تقویت می کردند . (جوانه های تخیل : اضافه ی تشبیهی / جان بخش : کنایه از شادی آور)

– من چون این حکایت ها را می شنیدم ، لبریز می شدم . سراچه ی ذهنم آماس می کرد . پیش تر بر فوران تخیل راه می رفتم تا بر روی دو پا ... از فرط هیجان لُکّه می دویدم : * لبریز می شدم : پر از هیجان می شدم . فکر و ذهنم پر از این حکایات می شد . * سراچه ی ذهن : اضافه ی تشبیهی * آماس : ورم . برآمدگی

* سراچه ی ذهنم آماس می کرد : ذهن و فکرم سرشار از مفاهیم و گفتار زیبای سعدی می شد . ظرفیت و گنجایش مغزم زیاد می شد . * بر فوران تخیل : با جوشش خیال . تحت تأثیر نیروی خیال * فرط هیجان : شدت شادی و شوق

* لکّه : کاری بین دویدن و راه رفتن * لکه دویدن : کنایه از با سرمستی و هیجان راه رفتن

– گویی در پالیزْ سعدی می چریدیم ؛ ازْ بوته ای به بوته ای و ازْ شاخی به شاخی ؛

*** پالیز : بوستان و باغ (استعاره از آثار سعدی)**

**** آثار زیبای سعدی را می خواندیم و از همه جای این بوستان زیبا بهره می بردیم .**

*** آغوزْ ؛ اولین شیری که از گاو یا گوسفند بعد از زایمان به دست می آید .**

*** کورمال کورمال ادبی ؛ آموختن ادبیات با احتیاط و بدون راهنما**

– به حرص ار شربتی خوردم ، مگیر ازْ من که بد کردم / بیابانْ بود و تابستانْ و آب سرد و استسقا ؛

*** مگیر : مواخذه نکن . خرده نگیر * استسقا : بیماری تشنگی که فرد هرچه آب می خورد بر تشنگیش افزوده می شود .**

*** اشاره دارد به (حرص و میل شدید و تشنگی نویسنده در یادگیری و مطالعه ی ادبیات فارسی مخصوصاً آثار سعدی ؛ و کلام سعدی نیز همانند آب و شربتی است که این عطش و نیاز او را برطرف می کند .)**

(از کتاب « روزها » دکتر محمد علی اسلامی ندوشن)

---

* خودآزمایی :

سوالات مهم : **سوال ۱ و ٤ و ۶ و ۸ که در متن بالا به آنها پاسخ کافی داده شده است .**

پایان ترم اول

شعری از امام خامنه ای:

سرخوش زسبوی غم پنهانی خویشم
چون زلف تو سرگرم پریشانی خویشم

در بزم وصال تو نگویم ز کم و بیش
چو آینه خو کرده ی حیرانی خویشم

یک چند پشیمان شدم از رندی و مستی
عمریست پشیمان ز پشیمانی خویشم

از شوق شکرخند لبش جان نسپردم
شرمنده جانان زگران جانی خویشم

بشکسته تر از خویش ندیدم به همه عمر
افسرده دل از خویشم و زندانی خویشم

هرچند «امین» بسته دنیا نِیَم اما
دلبسته یاران خراسانی خویشم